

طلاق



دیزاین: الحاج سلیح صالح عثمان سوید

۱۳۹۴



تتبع ونگارش :
الحاج امین الدین « سعیدی - سعید افغانی »
مدیر مرکز مطالعات ستراتژیکی افغان
و مسؤل مرکز فرهنگی د حق لاره - جرمنی

www.masjed.se

طلاق

بسم الله الرحمن الرحيم

طلاق

خواننده محترم!

قبل از همه خدمت شما بعرض برسانم، که طلاق در دین مقدس اسلام حکمت است نه حکم، در روایتی از ابن عمر (رض) آمده است که: پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم در مورد طلاق فرموده است: «أبغض الحلال إلی الله الطلاق. وما أحل الله شیئاً أبغض الیه من الطلاق» (مبغوض ترین - زشت ترین - حلال ها پیش پروردگار طلاق است. هیچ چیز حلالی نزد الله مبغوض تر از طلاق نیست) (راوی حدیث: احمد، ابوداود، ابن ماجه و حاکم به سند صحیح).

دین اسلام همانطوریکه ازدواج را امر مقدس، ذی حکمت و ذی ثمر و حیاتی معرفی داشته است، بنوبه خویش طلاق را نامقدس، ناخوش آیند، و به يك کلمه امر مبغوض، ناشایسته و مکروه، معرفی میکند و به پیروان خویش هدایت فرموده است که برای جلوگیری آن از هر وسیله ممکن باید استفاده بعمل آرند، و در زمینه با تعقل و تفکر خردمندانه برخورد بدارند.

دین مقدس اسلام برای مرد اجازه نداده است که هر وقتیکه دل اش بخواهد به زنش طلاق دهد. در این هیچ جای شک نیست، که اگر ضروری باشد و وقوع آن صورت گرفتنی باشد، طلاق باید در زمانی واقع شود که حلال باشد و در زمانی صورت گیرد که شرع اسلام آنرا مشخص نموده است و آن عبارت از زمانی است که زن در حالت **حیض و نفاس** نباشد.

حکمت عدم طلاق در ایام حیض و نفاس:

حکمت و فلسفه اسلام که چرا به مرد اجازه داده نشد تا در مدت حیض و نفاس طلاق صورت گیرد و آنرا حرام نموده است، بخاطر اینکه مرد در این وقت از زن خود به علتی مریضی که عاید حال زن گردیده است، دوری میکند و همین دوری مرد از زنش در زیاتر از اوقات موجب نا آرامی اعصاب شده، و علماء می گویند که این حالت هم یکی از عواملی اند که موجب سوء تفاهمات و طلاق شده میتواند. بنابراین دین اسلام دستور داده تا از دادن طلاق در این وقت خود داری صورت گیرد. هر زمانیکه زن از حیض پاک شد، اگر مرد بازهم تصمیم طلاق را داشته باشد و به آن اصرار دارد پس دین اسلام امر میکند که این عمل باید قبل از مجامعه و نزدیکی با زنش صورت گیرد. ولی در صورتیکه از مریضی بهبود یافت و زن پاک شد و با او مجامعه صورت گیرد، دادن طلاق برای مرد حرام است. علت اینست که احتمال دارد که زن حمل گیرد، و اگر بداند که زنش حامله است شرع اسلام بازهم دادن طلاق را در صورت موجودیت حمل، حرام دانسته است. (1)

طلاق:

طلاق در لغت به معنی بیزاری و جدایی کامل ورها کردن، بوده و در اصطلاح حقوقی عبارت است از: جدا شدن زن از مرد، و انحلال عقد نکاح.

طلاق

طلاق در زبان انگلیسی به دیورس (Divorce) که در آلمانی آنرا (geschieden) گویند، ترجمه شده. در نتیجه (دیورس، گیشیدن) ویا طلاق جدایی صورت می‌گیرد که برای آن اصطلاح سپاریش یعنی (Separation) استعمال میدارند که در نتیجه طلاق است. اما قبل از وقوع طلاق هم حالت سپاریش و جدایی در نتیجه خراب شدن روابط زن و شوهر در کشورها و جوامع مختلف امروزی نیز به وقوع می‌پیوندد که هنوز روابط رسمی نکاح و زناشویی وجود میداشته باشد.

در همین رابطه اصطلاح تفریق یعنی خواستن جدایی و طلاق از جانب زن از محکمه نیز مطرح است که در صورت موجه بودن و بوجود آمدن شرایط مندرج در قانون در دفاع از حقوق حقه است، محکمه (قاضی) میتواند به تفریق و جدایی زن و مرد یعنی سپاریش و طلاق حکم کند. این حالت را در کشور های مختلف اسلامی و در قانون مدنی افغانستان که نیز از همان آغاز تدوین این قانون از سالهای پنجاه، قرن گذشته به صورت مفصل درج و مدون است.

اقسام طلاق:

طلاق به اعتبار صیغه و لفظ به طلاق صریح و غیر صریح و از نظر شرعی به طلاق سنی و طلاق بدعی و از روی نظر به وقت وقوع آن به طلاق منجز و طلاق معلق و به اعتبار اثر آن در پایان دادن زندگی مشترک زن و شوهر به طلاق رجعی و طلاق بائن تقسیم میشود.

صیغه طلاق:

صیغه طلاق عبارت از لفظی میباشد که شوهر برای دلالت انحلال رابطه از دواچی بر زبان می‌راند که گاهی بطور آشکار و گاهی هم بطور کنایه یعنی غیر آشکار میباشد و به زبان اداء میگردد.

طلاق صریح و یا طلاق آشکار:

طلاق صریح ویا طلاق آشکار عبارت از طلاقی میباشد که از معنی کلام در وقت تلفظ آن معلوم میشود. مانند آنکه شخصی به زن خود بگوید: طلاق هستی، یا مطلقه هستی ویا هر لفظ دیگری که از طلاق مشتق شده باشد.

امام شافعی (رح) میگوید: الفاظ طلاق صریح سه است: طلاق، فراق و سراج که هر سه این الفاظ در قرآن مجید تذکر یا فته اند.

بر بنیاد همین منطق است که تعداد از فقها بر این عقیده اند که طلاق واقع نمیشود مگر به یکی از این سه لفظ، زیرا طلاق در شرع به همین سه لفظ آمده است. و لفظ طلاق شرعی نیز باید به همین سه لفظ اداء گردد.

طلاق کنایی:

طلاق کنایی طوریبست که شخص لفظی را بر زبان می‌آورد که این لفظ به اراده طلاق دلالت نکند، بلکه از روی کنایه بر آن دلالت بنماید.

طلاق

مثلاً اینکه شخصی به زن خود بگوید: **تو بائن هستی**، که در کلمه بائن بُعد و فراق زهفته است، ویا مانند آنکه به زن خود بگوید: **تو بر من حرام هستی**، که احتمال حرمت تمتع و حرمت اذیت هر دو را در بر میگیرد.

در طلاق صریح بدون احتیاجی به نیت که منظور را آشکار سازد، طلاق واقع میشود، زیرا هدف و مقصود آن به اساس ظاهر بودن دلالت و وضوح معنی آشکار میباشد.

در طلاق صریح شرط آنست که لفظ به سوی زن مضاف باشد مثلاً اینکه شوهر بگوید: **زن من طلاق است**، یا اینکه به زن خود بگوید: **طلاق هستی**.

اما در مورد طلاق کنایه باید گفت که بدون بینه و دلیل واقع نمیشود، پس اگر شوهر به لفظ صریح به آدرس زن خویش بگوید و اراده طلاق را نداشته باشد، قضا او را تصدیق ننموده و طلاقش واقع نمیشود، اما اگر شخصی که لفظ کنایه را بکار برده بگوید که نیت طلاق را نکرده و نیت دیگری داشته قضا او را تصدیق ننموده و طلاقش واقع نمیگردد، زیرا معنی طلاق و معنی دیگری هر دو را داشته و چیزی که هدف را تعیین می کند نیت و مقصد میباشد. طوریکه در مذهب امام مالك و مذهب امام شافعی فقط نیت را معتبر دانسته و اساس بیان مقصود در این الفاظ میدانند.

پس اگر گوینده از آن نیت طلاق را داشته باشد طلاق واقع میشود و اگر از آن نیت طلاق را نداشته اعتباری نخواهد داشت، زیرا گوینده از آن قصدی نداشته است.

پیروان مذهب امام حنبل می گویند که توسط دلالت حال و نیت به این الفاظ طلاق واقع میشود یعنی ایشان آنرا در حساب طلاق میدانند، در صورتیکه دلالت تا ئیدش کند ویا شوهر از آن نیت طلاق را داشته باشد.

پیروان مذهب امام ابوحنیفه می گویند که گفتن الفاظ کنایه در صورت موجودیت نیت طلاق واقع میشود و همچنان به کنایات در صورت دلالت حال نیز طلاق واقع میگردد.

در حدیث شریف آمده است: «**لما مضت اربعون من الخمسين واستبثت الوحى، وإذا رسول الله صلى الله عليه وسلم يأ تبنى فقال: إن رسول الله صلى الله عليه وسلم يأ مرك أن تعزل إمرأتك فقلت: أطلقها أم ما ذا أفعل: قال: بل اعتزلها فلا تقر بها، قال: فقلت لإمرأتى الحقى بأ هلك**» (متفق علیه).

«چون بگذشت چهل از پنجاه ودر نگ نمود وحی و ناگهان آمد پیامبر صلی الله علیه وسلم نزد من پس فرمود: بدرستی که پیامبر صلی الله علیه وسلم امر می نماید تر ا به اینکار کناره گیر از همسرت، پس گفتم: آیا طلاق کنم او را یا چه کنم؟ فرمود: بلکه کناره گیر از او و نزدیک مشو به او، گفت: پس گفتم به همسر من به خانواده خود یکجا شود، (به خانه پدرت برو).

حکم این حدیث شریف بر این نقطه دلالت میکند که اگر شخصی به زن خود بگوید:

«**به خانه پدرت برو**» و اراده طلاق را داشته باشد، طلاق واقع میشود و اگر نیت طلاق را نداشته باشد طلاق صورت نمیگیرد.

طلاق به اعتبار وقوع:

طلاق

طلاق به اعتبار وقوع به سه نوع تقسیم میگردد: منجز، مضاف، ومعلق .

طلاق منجز :

طلاق منجز که میتوان آنرا طلاق انجام شده خواند ، عبارت از طلاق میباشد که لفظ آن بدون شرط وتأخیری صادر شودمانند آنکه شوهر به زن خود بگوید: ترا طلاق کردم یا تو طلاق هستی، که این الفاظ در حال بدون اضافه به وقت ویا تعلیق به شرطی به وقوع طلاق دلالت دارند. در مورد این نوع طلاق حکم چنین است که به مجرد صدور عبارت طلاق در صورت موجودیت شروط ، طلاق واقع میشود.

طلاق مضاف :

طلاق مضاف عبارت از طلاق است که صیغه آن به زمانی مربوط باشد وهدف از آن وقوع طلاق باشد هر وقتی که زمان مذکور برسد ، مثلاً زمانیکه شوهر به زن خود بگوید: « تو فردا طلاق هستی ، یا در اول ماه طلاق هستی » وغیره.

امام ابو حنیفه (رح) وامام مالک (رح) گفته اند : طلاق در حال واقع میشود . اما امام شافعی (رح) وامام احمد (رح) گفته اند : طلاق تا زمان واقع نمی شود ، مگر آنکه وقت معینه آن فرا رسد.

ابن حزم (رح) میگوید : اگر کسی بگوید که چون اول ماه فرا رسد طلاق هستی یا وقت وزمان دیگررا ذکرکند ، زنش بدین ترتیب طلاق نمی شود، نه در حال و نه در اول ماه .

حکم طلاق مضاف بیک وقت معین آنست که طلاق واقع نمی شود مگر آنکه وقتی را که در صیغه طلاق تعیین نموده فرا رسد.

طلاق معلق:

طلاق معلق عبارت از آن طلاق است که شوهر و وقوع آنرا به یکی از رویداد های آینده مربوط سازد، یا صیغه طلاق را به یکی از ادوات شرط ویا چیزی که به معنی یکی از آنها باشد قرین نماید مانند :

«اگر چون ، وقتی وغیره..» مثلاً اگر شوهر به زن خود بگوید : « اگر به فلان جای رفتی طلاق هستی .» در اینصورت طلاق واقع نمی شود مگر آنکه بجایی که در عبارت معین شده استعمال گردد، زیرا شوهر وقوع طلاق را به رفتن زن به آن جای معلق نموده است.

فقها در مورد وقوع طلاق معلق آرای مختلف دارند ، ولی احناف وشوافع آنرا طلاق میدانند.

تقسیم طلاق به اعتبار تأثیر :

طلاق به اعتبار تأثیر بدو نوع هریک : (1- طلاق رجعی و 2- طلاق بائن) تقسیم میگردد.

1- طلاق رجعی :

عبارت از طلاق است که طی آن ، مرد بعد از طلاق وقبل از آمدن مدت (عدتش) می تواند بدون عقد، به زن خود رجوع کند .

« الطلاق مرتان فا مساک بمعروف او تسریح با حسان » «طلاق که قابل بازگشت ورجوع است ، دوبار

است یا باید زن را به شکل معروف ومتعارف حفظ کرد ویا اورا به احسان ونیکو کاری رها نمود» (سوره

بقره آیه متبرکه : 229)

طلاق

یعنی طلاق را که خداوند مشروع نموده یکی بعد دیگر میباشد و شوهر حق دارد که بعد از طلاق اول به وجه پسندیده زن را برای خود نگهدارد و همچنان جایز است که بعد از این او را برای باردوم طلاق دهد، البته این حق او در صورت طلاق رجعی میباشد. پروردگار با عظمت فرموده است:

« **والمطلقات يتربصن بما نفسهن ثلاثة قروء، ولا يحل لهن أن يكتمن ما خلق الله في أرحامهن إن كن يؤمن بالله واليوم الآخر وبعو لهن آحق بردهن في ذلك إن أردوا اصلاحاً** » (سوره بقره آیت 22)

«وزنانی که طلاق داد شده اند ایشان را انتظار سه حیض (یا سه طهر) کنند خویشان را و جایز نیست برای ایشان که پنهان کنند آنچه که خدا آفریده است در رحم های شان، اگر ایمان می آرند به خداوند و روز قیامت و شوهران ایشان سزاوار تر اند به باز آوردن ایشان، اگر خواهند نکو کاری» و خداوند متعال به سبب حکمت بسیار بزرگی آنها وضع نموده که حکمت آنها خود خداوند متعال چنین بیان نموده است. « **لا تدرى لعل الله يحدث بعد ذلك أمراً** » (سوره طلاق آیت 18) «هیچ کس نمی داند شاید که الله پیدا کند بعد از «طلاق» کاری را زیرا چون شوهر زن خود را يك طلاق رجعی بدهد و حکم شریعت هم آنست که در مدت عدت زن در خانه شوهر بماند، بدین ترتیب ممکن است که شوهر تفکر نموده و در تصمیم خود تجدید نظر کرده و به زن خود دوباره رجوع کند.

این احتمال بخاطر زیاد است که سنت شوهر را مکلف نموده که زن را در طهری که با او جماع ننموده طلاق دهد، لذا **اگر کوچکترین علاقه یی بدان زن داشته باشد، حتماً به او رجوع می نماید.** در یکی از احادیث متبرکه روایت است که:

در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم (عبد الله پسر عمر(رض) زنش را در حالت حیض طلاق داد، حضرت عمر در این مورد از پیامبر صلی الله علیه وسلم سؤال کرد، پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود: « **مرة فليراجعها ثم إن شاء طلقها وهي طاهر قبل أن يمسه فذلك الطلاق للعدة** » (به او دستور ده زنش را به نکاحش برگرداند، سپس اگر خواست او را در حالت طهر و قبل از مجامعت طلاق دهد، و این طلاق برای عده است.)

دین مقدس اسلام همه جدوجهدش را بخرچ میدهد تا به هر ترتیب و وسیله که باشد از وقوع طلاق و جدایی به شکل از اشکال جلوگیری بعمل آرد و به پیروان خویش تاکیدات همیشگی مینماید تا به تفکر و مشوره باز گردند و زندگی مشترك خویش را به اسانی برهم نه زنند.

بدین اساس اگر زن در خانه شوهر باقی بماند مراجعه به تفکر در مرد بوجود آمده و اگر طلاق به علت غضب و یا سایر انفعالات دنیوی صورت گرفته باشد، امکان مراجعه دوباره بی نهایت زیاد است. ولی زمانیکه زن حدود سه ماه در خانه شوهر بماند و هیچ تأثیری بر او ننمود و به زن خویش مراجعه هم نکرد، در این صورت مطلب واضح گشت که تصمیم شان نهایی است بناً ضرورت زندگی مشترك از بین میرود، که به گذشت عدت وصف طلاق رجعی هم پایان می یابد، و وصف طلاق بائن را بخود میگیرد.

طلاق

تبصره :

خداوند متعال در (سوره بقره آیت 23) میفرماید : « فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ أَنْ يَكُونَ لَهَا زَوْجًا غَيْرَهُ ». یعنی وقتی که شوهر زن خویش را بعد از دو مرتبه برای بار سوم طلاق نمود در این صورت این زن برایش حلال نمیشود مگر آنکه بصورت صحیح با مرد دیگری با رضایت ازدواج کند . واگر زن با این شوهر خویش بازهم خوش نباشد واز آن طلاق بگیرد ،شوهر اولی اگر خواسته باشد میتواند با وی ازدواج نماید .

حکم طلاق رجعی:

در مدت طلاق رجعی مرد میتواند از زن خویش استمنع نماید ، زیرا عقد ازدواج تا هنوز باقی میباشد ، اگر چه طلاق رجعی سبب تفرقه میباشد اما آثار آن تا زن در عدت است مترتب نشده بلکه پس از سپری شدن عدت و رجوع نکردن آشکار میگردد. اگر در مدت طلاق رجعی یکی از طرفین زن و یا شوهر بمیرد ، دیگری میتواند از او ارث ببرد. زیرا تا زمانیکه مدت عدت سپری نشده نفقه زن بر شوهر واجب است.

2- طلاق بائن:

طلاق بائن عبارت از طلاق است که طی آن ، مرد بعد از جدائی حق رجوع به زن خود را بدون عقد مجدد ندارد . و این طلاق هم بدو نوع طلاق : (طلاق بائن صغری و طلاق بائن کبری تقسیم میگردد.) .

طلاق بائن صغری:

عبارت از طلاق است که کمتر از سه است . اگر شوهر زن خود را برای بار اول يك طلاق بدهد و عدتش بگذرد طوریکه قبل از سپری شدن عدت به او رجوع نکند این طلاق بعد از انتهای عدت بنام طلاق بائن یاد میشود اما چون اولین باریست که او را طلاق داده لذا طلاق بائن صغری گفته میشود ، طوریکه شوهرش که او را طلاق داده میتواند با نکاح جدید و مهر جدید با او ازدواج نماید.

طلاق بائن کبری:

عبارت از سه طلاق مکمل می باشد . اگر شوهر برای بار سوم زن خویش را طلاق دهد ، بصورت نهایی از آن جدا میگردد زیرا طلاق اول و دوم امتحانی بود که امکان اصلاح میانشان ممکن بود ولی در صورت دادن طلاق سومی که بنام طلاق بائن کبری یاد میگردد ، از تباطات ازدواجی بصورت نهایی از میان برداشته میشود.

طلاق ثلاثه :

طلاق ثلاثه عبارت از طلاق است که هر سه طلاق در يك دفعه و با يك لفظ اجرا گردد. فقها گفته اند سه طلاق به يك لفظ حکم سه طلاق را دارد .

اما بعضی از فقهای بدین نظر مخالفت نموده میگویند که سه طلاق به يك لفظ حکم يك طلاق را دارد.

طلاق

دین مقدس اسلام پیروان خویش را از دادن سه طلاق (**طلاق ثلاثه**) در يك بار ویا با يك لفظ منع نموده و آنرا به خلاف دستور و شرع الهی و منحرف شدن از صراط المستقیم اسلام دانسته است . در حدیث صحیح آمده است : به پیامبر صلی الله علیه وسلم ، خبر دادند که شخصی زنش را يك دفعه سه طلاق داده است .

پیامبر اسلام با عصبانیت بلند شد و فرمود : « **أیلعب بكتاب الله وأنا بین أظهر کم ؟ حتی قام رجل فقال یا رسول الله ألا أقتله** » (آیا در حالی که من تاهنوز در بین شما هستم کتاب خدا به بازیچه گرفته می شود ؟ ! حتی يك نفر بلند شد و گفت ای رسول خدا او را بکشم) (روای حدیث شریف نسائی) .

قانونی مدنی افغانستان واحکام طلاق وتفريق :

ماده 135 :

1- طلاق عبارت از انحلال رابطه زوجیت صحیحه در حال یا آینده ، بین زوج و زوجه ، با لفاظیکه وقوع طلاق صراحتاً از آن افاده شده بتواند .

2- طلاق از جانب زوج یا محکمه با صلاحیت بدرخواست زوج مطابقت به احکام این قانون صادر میگردد .

ماده 136 : طلاق تنها بالای زوجه ایکه در نکاح صحیح یا در عدت طلاق رجعی باشد واقع میگردد .

ماده 137 : طلاق هر زوج عاقل و بالغ واقع میگردد . گرچه زوج سفیه یا مریض غیر مختل العقل باشد .

ماده 138 : طلاق بحالت سکر واقع نميگردد .

ماده 139 :

1- زوج میتواند بصورت شفوی ویا تحریری زوجه اش را طلاق نماید . هر گاه زوج فاقد این دو وسیله باشد ، طلاق به اشارت معموله که صراحتاً معنی طلاق را افاده نماید ، صورت گرفته می تواند .

2- طلاق با لفاظ صریحیکه در عرف معنی طلاق را افاده کند ، بدون نیت واقع میگردد .

ماده 140 : زوجه قاصره ، از جانب زوج یا پدر زوج طلاق شده نمی تواند .

ماده 141 : طلاق اشخاص ذیل اعتبار ندارد :

1- مجنون ، مگر در صورتیکه طلاق را قبل از جنون به شرطی معلق ساخته و شرط در حال جنون موجود شود .

2- معتود .

3- مکره .

4- نایم .

5- شخصیکه عقلش به علت زیادت سن ویا مرض مختل گردیده باشد .

6- شخص مدهوش که قوه ممیزه اش را به علت غضب یا عوامل دیگری از دست داده و قولش را درک نکند .

طلاق

ماده 142: زوج می تواند زوجه اش را توسط وکیل قانونی طلاق دهد یا اینکه صلاحیت طلاق را بخود زوجه تفویض نماید.

ماده 143: زوج بعد از تفویض صلاحیت طلاق نمی تواند از آن رجوع کند، مگر اینکه زوجه صلاحیت مفوضه را قبول نکرده باشد.

ماده 144: زوج در برابر زوجه صلاحیت سه طلاق را دارد.

ماده 145: طلاق مقتدر بعدد خواه با الفاظ یا اشاره صورت گرفته باشد، يك طلاق شناخته میشود.

ماده 146: طلاق بطور عموم رجعی ودر موارد ذیل بائن می باشد.

1- طلاق سوم .

2- طلاق قبل دخول .

3- طلاق به عوض.

4- طلاقیکه در این قانون بائن خوانده شده .

ماده 147: زوج نمی تواند با مطلقه ثلاثه خود دو باره ازدواج نماید، مگر اینکه مطلقه ثلاثه با شخص

دیگری ازدواج نموده و بعد از دخول ازدواج دومی طلاق گردیده و عدت را تکمیل کرده باشد.

ماده 148: هر نوع طلاق زوجه قبل از دخول همچنان يك یا دو طلاق رجعی که در آن رجوع صورت نگرفته باشد، طلاق بائن صغرا گفته میشود .

ماده 149: آثار ازدواج و صلاحیت زوج با يك یا دو طلاق رجعی تا زمان تکمیل عدت طلاق از بین نرفته، بحال خود باقی می ماند.

ماده 150: تعلیق رجوع بزمان آینده یا بکدام شرط جواز ندارد. در صحت رجوع حضور شهود شرط نمی باشد.

ماده 151: را بطنه زوجیت در طلاق رجعی با پاك شدن از حیض سوم قطع وحق رجوع زوج ساقط میگردد.

ماده 152: طلاق بائن صغرا عقد ازدواج را منحل و آثار مرتب بر آن را از بین می برد. صلاحیت زوج و جمیع روابط زوجیت را با استثنای عدت، بمجرد وقوع ساقط می سازد.

ماده 153:

1- طلاق بائن صغرا موجب حرمت ازدواج مطلقه به زوج نمی گردد.

2- زوج می تواند با مطلقه صغرا در حین عدت و یا بعد از آن مجدداً ازدواج نماید، مشروط بر اینکه این ازدواج بر ضای زن و به عقد و مهر جدید صورت بگیرد.

ماده 154: هر گاه مطلقه با شخص دیگری ازدواج نموده و پس از دخول طلاق گردد. می تواند با زوج اول ازدواج نماید. درین صورت طلاق های قبلی از اعتبار ساقط، زوج مجدداً صلاحیت سه طلاق را کسب مینماید.

طلاق

ماده 155 : هر گاه زوج در حال مرض موت ، زوجه خود را به طلاق بائن طلاق نماید ، این طلاق مانع حق ارث زوجه در صورتی که عدت او قبل از وفات تکمیل نشده باشد، نمی گردد ، مشروط بر اینکه مطلقه از وقوع طلاق تا وفات به سبب دیگری از حق میراث محروم نگردیده باشد.

طلاق به اساس ضروریا طلاق قاضی (تفریق):

طلاق به اساس ضرر که در کشور ما بنام طلاق قاضی شهرت دارد، عبارت از طلاق است : که زن خواستار طلاق در محضر قضاء میگردد.

قاضی بر اساس درخواست زن مکلف است بر موضوع غور نموده ، در صورت که مسئله حقیقت داشته باشد ، حکم به طلاق را صادر نماید.

طلاق به اساس ضرر نهایی انواع مختلف دارد ، طوریکه بعضاً به سبب عیب اساسی در شوهر میباشد که بعد از آغاز به مباشرت برای زن آشکار میگردد و بعضاً به سبب اذیتی میباشد که شوهر به زن می رساند و گاهی به سبب غیابت شوهر که ممکن به اساس آن زن در گناه بیفتد. و غیره ...

طلاق خواستن به سبب ندادن نفقه :

بعضی از ائمه بزرگ از جمله امام مالک ، امام شافعی ، و امام احمد (رحمة الله علیهم) تفریق میان زن و شوهر به اساس نبودن نفقه راجئ می دانند، البته در صورتیکه زن خواستار طلاق گردد و قاضی هم چنین حکمی را در مورد صادر نماید و شوهر هم مالی را بصورت اشکارا در اختیار نداشته باشد.

طوریکه خداوند پاک میفرماید: « **فإِ مَسَاكٍ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ** » (سوره بقره آیت 229) (پس از آن یا نهکداشتن است به خوشی یا رها کردن به نکویی .)

علما بر این عقیده اند که این حکم الهی شوهر را مکلف می سازد که یا به زن خویش به وجه پسندید، رفتار نماید و یا آنرا به نیکویی طلاق دهد و شك نیست که نبودن نفقه با نهکداشتن به وجه پسندید منافات دارد.

طلاق خواستن به اساس ضرر (تفریق):

زن به اساس حکم حدیث شریف که میفرماید: « **لا ضرر ولا ضرار** » اگر کدام عیبی را در شوهر خویش می بیند ، حق دارد تقاضای طلاق نماید . فقها عیوب را به دو دسته تقسیم نموده اند .

اول : عیوب تناسلی :

عبارت از عیوبی میباشد که مانع از انجام ضرورت از دواج و دوام آن یا تولد طفل گردد . که از آن جمله از مرض « **عنین** » نام برد ، این مرض مخصوص مردان بودن و مردی که این مرض را داشته باشد عمل جنسی را انجام داده نمی تواند .

دوم : عیوب غیر تناسلی :

عیوب غیر تناسلی عبارت از امراض خطرناک میباشد که انسان طبیعتاً از آنها دوری می جوید . احناف و مالکی ها جدایی به اساس یکی از این عیوب میان زن و شوهر را طلاق بائن میدانند اما شوافع و حنابله آنرا طلاق نپنداشته بلکه آنرا فسخ نکاح می شمارند.

طلاق

اما اکثریت از علما بر این عقیده اند که اگر زن ضرری ببیند که نمی تواند به اراده خود از آن رهایی یافته و قبل ازدواج از آن عیب با خبر نبوده و عیب مذکور مانع دوام زندگی مشترک باشد ، میتواند طلب طلاق نماید.

خواستن طلاق به اساس بد گذرانی (نشوز مرد) به اساس مذهب مالکی زمانیکه زن امکان زندگی مشترک را به اساس بد گذرانی مرد از دست دهد ، زن میتواند به قضا - عارض شده ودرخواست طلاق نماید .

اگرچه احناف بر این عقیده اند که قضا میتواند حکم به تأدیب و تعزیر مرد صادر کند نه حکم بر طلاق .
خواستن طلاق از خوف فتنه :

اگر شوهر برای مدت طولانی بدون عذری معقولی (البته تحصیل ، تجارت ویا ماموریت از این امر مستثنی است) از زن خود دور باشد وزن احساس کند که نبودن شوهر ممکن است او را در فتنه بیندازد ، فقها در مورد نظریات متعدد دارند :

مالکی ها بر این عقیده اند زمانیکه زن از دور بودن شوهر خویش خوف در فتنه افتادن را داشته باشد ، میتواند با مراجعه به قضا خواستار طلاق گردد.

اما در مذهب احناف و مذهب شوافع غیابت شوهر برای طلاق زن را دلیل معتبری که بتواند بر آن اعتماد کرد ، نمیدانند.

مدت غیابت را مالکی ها سه سال ولی امام احمد کوتاه ترین مدتی را که زن بعد از آن میتواند تقاضای طلاق نماید شش ماه معرفی داشته است ، زیرا به عقیده امام احمد ، شش ماه مدت نهایی میباشد که زن میتواند در غیاب شوهر خود صبر کند.

طلاق خواستن به سبب محبوس بودن شوهر :

امام مالک و امام احمد به طلاق به اساس محبوس بودن شوهر حکم نموده اند ، و استدلال میاورند که : حبس موجب دوری شوهر از زن شده و بدین ترتیب زن متضرر می گردد.

ولی اگر نظریات فقها در مورد ضرر رسیدن به زن و عوامل بروز فتنه در دوری از شوهر مورد تحلیل و ارزیابی قرار گیرد ، نظریات متعددی را در مورد صادر نموده اند ، ولی همه فقها به این نظر اند که اگر شوهر به حبس ابد محکوم گردد ، وزن تحمل این مدت را نداشته باشد ، وخواستار جدایی باشد ، میتواند به قضا مراجعه نموده وخواستار طلاق گردد.

قانونی مدنی افغانستان و طلاق به اساس ضرر:

تفریق به اساس عیب :

ماده 176 : زوجه وقتی می تواند مطالبه تفریق نماید ، که زوج مبتلا به مرضی باشد که اعاده صحت وی غیر ممکن یا مدت طولانی برای معالجه او لازم باشد ، به نحویکه معاشرت با زوج بدون ضرر کلی متعذر باشد.

طلاق

ماده 177: هر گاه زوجه هنگام عقد یا قبل از آن بعیوب متذکره ماده (176) این قانون واقف بودن یا در صورت وقوع عیب بعد از عقد طور صریح یا ضمنی به آن رضایت نشان داده باشد ، نمی تواند مطالبه تفریق نماید.

ماده 178: در تثبیت عیوب متذکره ماده (176) این قانون از نظریات اهل خبره استفاده بعمل آید.

ماده 179: هر گاه عیب از نوعی تثبیت گردد که اعاده صحت وی غیر ممکن باشد ، محکمه بدون تعویق به تفریق زوجین حکم می نماید. در صورتیکه عیب قابل علاج بوده و مدت طولانی برای معالجه لازم باشد ، محکمه مطالبه تفریق را تا مدتیکه متجاوز از یکسال نباشد به تعویق می اندازد.

ماده 180: تفریق به سبب عیب ، طلاق بائن است .

ماده 182: تفریق به سبب عیب موجب حرمت ابدی نگردیده ، زوجین می توانند بعد از تفریق دوباره باهم ازدواج نمایند، خواه در عدت باشد یا بعد از آن .

ماده 181: هر گاه یکی از زوجین که به سبب عیب بین آنها تفریق واقع شده وفات نماید ، طرف دیگر مستحق ارث از وی نمی گردد. تفریق به سبب ضرر :

ماده 183: هر گاه زوجه از معاشرت با زوج ضرری را ادعا کند که دولم معاشرت را در چنین حالت بین امثال زوجین غیر ممکن گرداند ، می تواند از محکمه مطالبه تفریق نماید.

ماده 184:

1- هر گاه ضرر مورد ادعا ثابت گردیده و اصلاح بین زوجین صورت گرفته نتواند ، محکمه به تفریق حکم مینماید.

2- تفریق ، حکم يك طلاق بائن را دارد.

ماده 185: هر گاه ضرر مورد ادعا ثابت نگردیده و زوجه با دعای خود اصرار داشته باشد ، محکمه دو شخص را بحیث حکم جهت اصلاح بین زوجین تعیین مینماید.

ماده 186:

1- حکم باید شخص عادل بوده یکی از اقارب زوج و دیگری از اقارب زوجه باشد .

اگر اقارب زوجین موجود نباشند ، حکم از اشخاصی تعیین میگردد که از احوال زوجین معلومات کافی داشته به اصلاح بین زوجین قادر باشد.

2- حکم باید در محکمه سوگند یاد نماید که وظیفه خود را بعدل و امانت داری ایفا می کند.

ماده 187:

اشخاصیکه بحیث حکم تعیین میشوند ، باید علل اختلاف و طرز اصلاح بین زوجین را تشخیص نموده در تامین اصلاح کوشش نمایند.

ماده 188:

1- هر گاه حکم با صلاح بین زوجین مؤفق نشود و منشاء اختلاف زوج یا زوجین بوده و یا اصلاً معلوم نباشد ، محکمه به تفریق بین آنها حکم مینماید .

طلاق

2- در صورتیکه زوجه منشاء اختلاف باشد، حکم به تفریق در بدل کل مهر و یا قسمتی از آن تصمیم می گیرد.

ماده 189 :

1- هر گاه در نظریات اشخاصیکه بحیث حکم تعیین شده اند، اختلاف موجود، از طرف محکمه مکلف به تجدید نظر میگردند.

2- در صورت دوام اختلاف محکمه اشخاص دیگری را مطابق حکم مندرج ماده (186) این قانون بحیث حکم تعیین می نماید.

ماده 190 : حکم تصامیم خود را به محکمه تقدیم و محکمه مطابق به آن حکم صادر مینماید.

تفریق به سبب عدم انفاق :

ماده 191 : هر گاه زوج از ادای نفقه امتناع ورزد در حالیکه ظاهراً مالک دارائی نبوده و عجز وی از ادای نفقه نیز ثابت شده نتواند، زوجه می تواند مطالبه تفریق نماید.

ماده 192 : هر گاه زوج عجز خود را از ادای نفقه ثابت نماید، محکمه مدت مناسبی را که از سه ماه تجاوز نکند، بوی مهلت میدهد. در صورتیکه بازهم به ادای نفقه قادر نشود، محکمه به تفریق بین زوجین حکم مینماید.

ماده 193 : تفریق بین زوجین که به سبب عدم ادای نفقه بحکم محکمه صورت بگیرد. در حکم طلاق رجعی بوده و زوج می تواند به زوجه اش در خلال عدت رجوع نماید. مشروط بر اینکه زوج توان مالی و آآمدگی خود را با ادای نفقه ثابت نماید.

تفریق به سبب غیاب :

ماده 194 : هر گاه زوج مدت سه سال یا زیاده از آن بدون عذر معقول غایب گردد، در صورتیکه زوجه از غیاب وی متضرر شود، می تواند از محکمه مطالبه تفریق نماید. گرچه زوج مالک دارائی بوده و زوجه از آن نفقه خود را تامین کرده بتواند.

ماده 195 :

1- در صورت غیاب زوج، محکمه بعد از استماع مطالبه تفریق از جانب زوجه، موضوع را به زوج غایب کتباً اعلام نموده و مدتی را تعیین مینماید تا در خلال آن زوج مذکور به مسکن فامیل عودت نموده یا زوجه خود را به اقامتگاه خویش طلب نماید.

2- در صورتیکه زوج غایب با وجود اعلام محکمه، بدون عذر معقول به غیابت خود ادامه بدهد یا اصلاً وصول اعلام به زوج غیر ممکن باشد، در چنین احوال، محکمه به تفریق بین زوجین حکم مینماید.

ماده 196 : هرگاه زوج بحکم قطعی محکمه به حبس ده سال یا بیشتر از آن محکوم گردیده باشد، زوجه می تواند پس مدت پنج سال مطالبه تفریق نماید گرچه زوج محبوس توان ادای نفقه را داشته باشد.

ماده 197 :

1- تفریق به سبب غیاب در حکم طلاق رجعی میباشد.

طلاق

2- هر گاه زوج غایب حاضر یا زوج محبوس رها گردد ، میتواند قبل از تکمیل عدت به زوج خود رجوع نماید.

ظهار یا حالت مشابه به طلاق :

ظهار از ظهر گرفته شده است و در جاهلیت پیش از اسلام مرد برای زن خود می گفت : «**انت علی کظهر أمی**» (یعنی تو بر من مانند پشت مادرم هستی) و بدین ترتیب زن طلاق میشود ، اما اسلام ظهار را باطل اعلان داشت ، و تا مرد کفاره ندهد برای زن خود حرام است.

ظهار و طلاق هر دو حلال بودن زن و شوهر را برای يك ديگر از میان میبرد با این تفاوت که ظهار در عدد طلاق ها حساب نشده بلکه سوگند یمین میباشد که زن را بر شوهرش حرام می سازد و برای آنکه به یکدیگر حلال شوند شوهر باید کفاره بدهد.

خداوند پاک در سوره (مجادله آیت 2) میفرماید : « **الذین یظاهرون منکم من نسائهم ما هن أمهاتهم إن أمهاتهم إلا اللاتی ولدنهم وإنهم ليقولون منکراً من القول وزورا ..** »

(کسانی که ظهار می کنند از شما از زنان خود نیستند آن زنان مادران ایشان ، نیستند مادران ایشان مگر آنانی که زاده اند ایشان را ، بدرستی که ایشان می گویند سخنان نا معقول و دروغ)

کفاره ظهار :

قرآن مجید و حدیث نبوی به دو ماه متواتر روزه گرفتن حکم می نماید و اگر نتواند باید شصت مسکین را غذای کافی از اوسط آنچه به خانواده خود میدهد ، بدهد.

صاحب در طلاق :

خداوند پاک در سوره (طلاق آیت : 1) می فرماید :

« **یا ایها النبی إذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن .** » (ای پیامبر چون اراده طلاق زن کنی پس طلاق دهید ایشان را)

همچنان در سوره (النساء آیت 2) می فرماید : « **وإن أردتم استبدال زوج مكان زوج ، وآتیتم إحداهن قنطاراً فلا تأخذوا منه شیئاً** » (و اگر خواهد بدل کرد زن بجای زنی و داده باشید یکی از ایشان را قنطار)

مال فروان (پس باز مگیرید از آن مال چیزی را . »

اگر به مفاهیم آیات متبرکه فوق به دقت نظر به اندازیم در خواهیم یافت که نصوص قرآنی به دادن طلاق برای مرد صراحت دارد زیرا مرد به اساس تحمل مشتقت در ازدواج بیشتر از زن بر بقای زندگی مشترك حریص میباشد و بحکم شرع بعد از طلاق مجبور است که مهر مؤخر طلاق را پرداخته و در دوران عدت مخارج زن را نیز تأمین نماید.

اگر طلاق بدست زن باشد حیات خانواده گی مضطرب میگردد ، زیرا به اساس سرعت در متأثر شدن ، انفعال و عکس العمل استقرار نخواهد داشت و عامل باز دارنده یی نیز در مقابله وجود ندارد . پس در این کار زیانی نمی بیند . اگر جواز بودن طلاق بدست زن می بود ، زن ها روزانه بیش از بیست بار شوهران خویش را طلاق میداند . بخصوص در عصر حاضر که از برکت آزادی بی بند و بار ، همه امکاناتی را در اختیار دارند .

طلاق

شروط طلاق :

بعد از اینکه امکان مصالح و سازش در بین زن و شوهر از بین رفت و تلاش های حکم به مایوسی مبدل شد ، شرع شرایط ذیل را بحیث شروط طلاق وضع نموده است.

اول : طلاق دهنده « شوهر » باید عاقل ، بالغ و مختار باشد ، دیوانه ، طفل و شخص تحت فشار باشد طلاق اش درست نیست .

اقوال که تحت فشار از شخص صادر گردد به اساس دلائل کلی و جزئی شرعی هیچ حکمی بر آنها مرتب نمیشود. اگرچه امام ابوحنفیه بر وقوع طلاق مکروه در حالت تحت فشار قرار گرفتن شخص ، حکم را صادر نموده است . ولی اکثریت فقها براین عقیده اند که طلاق مکروه هم واقع نمیگردد.

طلاق در حالت سکران (مستی) :

به نظر جمهور فقها طلاق در حالت سکران واقع میشود . زیرا او خودش موجب دخول فساد بر عقل خود گردیده است .

ولی تعدادی از صحابه کرام از جمله حضرت عثمان (رض) بر این عقیده اند که طلاق در حال سکران واقع نمیگردد.

امام شوکانی : در جواب کسانی که « وقوع طلاق را از روی عقوبت و جزا واقع می‌شمارند »

میگوید : « در شرعیت عقوبت خوردن مسکرات حد است و برای جائز نمی باشد که از طرف خود جزای دیگری برایش تعیین بسازیم و احکامی را برای آن مرتب نمایم »

شوکانی بر این عقیده است :

شخصیکه در حال مستی و لا یعقل میباشد ، حکمی طلاق بر آن مرتب نمی گردد ، زیرا اساس شرعی که بر آن احکام مرتب شود وجود نداشته و شرعیت عقوبت آنرا تعیین نموده و برای ما لازم نیست که به اساس رأی خود از آن تجاوز نموده و حکم را صادر نمایم که طلاق این شخص از روی عقوبت واقع میگردد و بدین ترتیب شخص مذکور را به دو جزا محکوم نمایم.

شوکانی می افزاید : نمی توان گفت که الفاظ طلاق از جمله احکام تکلیفی نبوده بلکه از جمله احکام وضعی میباشد و در احکام

مکلف بودن شرط نیست. زیرا ما می گوئیم که احکام وضعی مقید به شروط تکلیفی میباشد.

همچنان سبب وضع شده به اتفاق همه فقها ، عبارت از طلاق عاقل میباشد نه مطلق طلاق و اگر نه طلاق دیوانه نیز باید واقع میشود .

در نهایت و استنتاج کلی باید گفت :

شخصیکه در حال مستی باشد و زن خویش را طلاق نماید ، طلاق اش واقع نمی گردد.

طلاق در شوخی :

از ابو هریره (رض) روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده:

طلاق

« ثلاث جدهن جد وهزلهن جد : النكاح والطلاق والرجعه . » (سه چیزی است که قصد آن قصد است و شوخی آن هم قصد است : نکاح ، طلاق و رجوع کردن به زن) (احمد ، ابو داود و ابن ماجه ، ترمذی) همچنان از فضاله بن عبید (رض) روایت شده است : « ثلاث لا يجوز فيهن لعب : الطلاق والنكاح والعتق » (سه چیزی است که جایز نیست در آنها شوخی صورت گیرد : طلاق ، نکاح و ازدا کردن برده) از ابو ذر غفاری (رض) روایت شده که : « من طلق وهو لاعم فطلاقه جائز ومن اعتق وهو لاعم فعتقه جائز ومن نكح وهو لاعم فنكاحه جائز » (کسیکه طلاق کند در حال شوخی پس طلاقش جایز است و کسیکه برده را آزاد نماید در حال شوخی پس آزاد کردنش جایز است و کسیکه نکاح کند در حال شوخی پس نکاحش جایز است) (روای حدیث شریف عبد الرزاق به سند منقطع) اگر به روایات متذکره نظر به اندازیم همه عبارت بر این امر دلالت دارد که طلاق شخص به شوخی واقع میشود .

ولی اکثریت به اتفاق فقها با این باور اند که طلاق در حال شوخی واقع نگردیده و برای باور خویش به آیه متبرکه (227) (سوره بقره) : « **وان عزموا الطلاق** » (و اگر قصد کردن طلاق را) مستند می سازند و میگویند که : اگر در طلاق قصد صحیح و عزم راسخ وجود نداشته باشد ، طلاق واقع نمیگردد .

خلاصه کلام اینکه طلاق کاری است که به نیت احتیاج دارد و کسیکه شوخی می کند عزم و نیت طلاق را نمی داشته باشد پس به اساس قول صحیح و معتبر همین است که طلاق در حال شوخی واقع نمیگردد ، ولی برای انسان ضرور نیست در مسایل زندگی و حیاتی دست به چنان شوخی خطرناک بزند .
طلاق به خطا :

طلاق به خطا آنست که شخصی اراده سخن دیگری را داشته و به خطا الفاظ طلاق را به زبانش اداء نماید .

به نظر احناف در این مورد به حکم قضا باید عمل شود . ولی سایر مشرعین و فقها بر این عقیده اند که این معامله بین شخص و پروردگارش میباشد و طلاق واقع نمیگردد . و ضرورت آن هم نیست که قضیه متذکره به قضا رجعت داده شود .

طلاق به سهو ، طلاق غافل و مدهوش :

طلاق به سهو و طلاق غافل حکم طلاق به خطا ، را دارد . و حکم فقها در مورد طلاق مدهوش یعنی شخصی که به سبب صدمه مرض ، کبر سن و یا خلل در عقل باشد و نمی داند که چه می گوید همین است که طلاق همچو اشخاص نیز واقع نمیشود .

چرا مبغوضترین حلال ها نزد خدا طلاق است؟

اگر طلاق حلال است ، نباید مبغوض باشد ، و اگر مبغوض باشد ، نباید حلال باشد . مفهوم مبغوض بودن با حلال بودن اصلاً سازگار نیست .

دین اسلام یکبار به مرد میگوید که طلاق امر ناخوشایند و منفوری است ، ولی زمانیکه مرد میخواهد زن را طلاق دهد ، هیچ مانع قانونی در برابر او قرار نمی دهد .

طلاق

چرا؟ طرح این سؤال بی نهایت دقیق و بجاست جوهر و راز کلام در همین نقطه نهفته است. راز اصلی مطلب این است که زوجیت و زندگی زناشویی يك علقه طبیعی است، نه قرار دادی، که قوانین خاص طبیعی برای آن وضع شده است. عقد ازدواج، بر خلاف سایر عقد های اجتماعی، بر اساس يك خواهش طبیعی بین طرفین باید انعقاد یابد. انعقاد این عقد بر اساس محبت و یگانگی صورت گیرد، نه بر همگاری و رفاقت، قابل اجبار و الزام نیست.

ما میتوان با زور و اجبار قانون، دو نفر را به همکاری با يك دیگر وادار کرد تا آنان بر اساس قانون به پیمان و همکاری خویش ادامه دهند. ولی نمیتوان به زور قانون آنانرا وادار به دوستی با يك دیگر کرد. میکانیزم طبیعی ازدواج، که دین مقدس اسلام قوانین خویش را بر اساس آن وضع نموده است، این است که زن در چوکات خانواده محبوب و محترم و از عزت و مقام خاصی برخوردار است.

بنأ اگر در زندگی حالتی هم پیش آید، که زن بنا بر عللی از این مقام خود سقوط کند، و محبت مرد نسبت به زنش به بی علاقگی بگراید، پایه و رکن اساسی خانواده خراب شده است، یعنی، يك اجتماع طبیعی، به حکم طبیعت از هم پاشیده است.

دین اسلام به چنین وضعی به نظر تأسف نگاه مینماید. ولی زمانیکه می بیند که اساس طبیعی این ازدواج بر هم خورده است، نمی تواند از لحاظ قانونی، آن را يك امر باقی وزنده فرض کند. با این حال، دین اسلام میکوشد تدابیری را پیش بکشد که بر اثر آن زندگی خانوادگی از لحاظ طبیعی باقی بماند، یعنی زن در مقام محبوبیت و مرد در مقام طلب و علاقه باقی باشد، و توصیه اسلام به زن این است تا خود را برای مرد خود زینت دهد، و توصیه اسلام به مرد اینست تا نسبت به زن خویش مهربانتر باشد. و اظهار عشق و علاقه بیشتر نمائید. و در نهایت میخواهم بگویم که فلسفه و حکمت این همه تدابیر دین اسلام در اینست که از هم پاشیدگی خانواده جلوگیری بعمل آرد و آنرا از خطرات مصون و محفوظ نگهدارد. در این شك نیست که طلاق آثار ناگوار، منفی و نامطلوبی نه تنها برای زن و مرد بلکه بر فرزندان نیز بوجود میآورد، ولی زمانیکه زندگی مشترک خانه به جبهه جنگی و اختلاف دائمی قرار گیرد، فضای خانواده از حالات نورمال خارج شده و به جهنم مبدل میگردد، خانه بحیث مرکز ناسالم برای اطفال در می آید، و مرد وزن به این نتیجه رسیده باشند که دیگر نمیتوانند با هم زندگی مشترك نمایند. **دین اسلام در این صورت حکم طلاق را تجویز مینماید.**

ناگفته نماند که این تنها دین مقدس اسلام نیست که طلاق را مشروع کرده باشد. بلکه طلاق قبل از اسلام وجود داشت.

دین اسلام طلاق را صرف در وقت ضرورت مشروع گردانیده است. ولی شارع برای آن که زندگی زناشویی زود از هم نباشد و دامنه آن گرداب خطرناک به افراد بی گناه دیگر نرسد، به مجرد اینکه مردی از زن خویش خفه باشد راه طلاق را در پیش نگیرد، طوریکه که گفته شد، دین اسلام مرد وزن را به بر دباری و شکیبایی دعوت نموده است.

طلاق

قرآن عظیم الشان را ه جلو گیری از جدایی زوجین را به بهترین طریق عملی برای مسلمانان نشان داده که تفصیل توصیه یی اش، در سوره نساء آیه : 35 بطور مفصل بیان گردیده است .

(اگر از جدایی میان ان دو (زن و مرد) بیم دارید پس حکمی از خانواده شوهر و حکمی از خانواده زن تعیین کنید . اگر سر سازگاری دارند خدا وند پاک میان شان سازگاری خواهد کرد.)
طلاق در ادیان:

اگر تاریخ بشریت و مسایل مربوط به طلاق را در سایر ادیان ، ملل و تمدن های قبل از اسلام مورد مطالعه قرار دهیم در خواهیم یافت که دین اسلام یگانه دینی است که اساسات و ضوابط محکم منطقی ، انسانی ووقعینانه را برای طلاق وضع نموده است .

میگویند در یونانی ها ، معمول بود زمانیکه مرد از زنش قهر میشد ، او را از خانه خود خواه باحق میبود و یا باحق بیرون میکرد ، زن حق دفاع از خود را نداشت .

همچنان در تمدن رومیها طلاق جزء ارکان ازدواج محسوب میشد ، طوریکه قضات روم قدیم ازدواجی را که طرفین به شرط عدم طلاق انجام می دادند ، باطل می دانستند و حکم به بطلان آن صادر می کردند.

البته رومی های قدیم در ازدواج دینی خود ، طلاق را حرام میدانستند . اما در عین حال قدرت و تسلط بی حد و حصری به مرد داده بودند که در حق زن اعمال نماید ؛ حتی گاهی به او این اجازه رامی دادند که زنش را هم بکشد . ولی بعد ها دینش شان در این مساله عقب نشینی کرد و به آنان اجازه طلاق را داد و در قانون مدنی نیز این حق به ملت روم قدیم داده شد .

طلاق در یهودیت :

اگر دین یهودیت را بصورت دقیق مورد مطالعه و تحقیق قرار دهیم ، در خواهیم یافت که این دین هدایت نسبتاً سالم و خوبی را در باره حقوق زن در نظر گرفته است ولی طلاق را به صورت شایعی مباح نموده است ، تا جائیکه اگر جریمه و گناهی بر زن ثابت شود ، مرد مجبور است او را طلاق دهد و حتی اگر شوهر از گناه زنش هم صرف نظر نماید ، باز قانون او را مجبور به دادن طلاق مسازد . بطور مثال یا اگر زنی ده سال هم با شوهرش زندگی کرده باشد و بنابر عللی از او اولاد نداشته باشد ، طبق قانون مرد مجبور است زن خویش را طلاق دهد.

طلاق در مسیحیت :

دین مسیح در امور طلاق با یهودیت مخالف است . انجیل از قول حضرت عیسی علیه السلام روایت میکند که طلاق حرام است و ازدواج با زن و مردی که با طلاق از هم جدا شده اند ، حرام است .

در انجیل متی 5 : 31-32 آمده است : « به شما گفته شده بود کسی که زنش را طلاق دهد باید طلاق نامه اش را به او بدهد. اما من به شما می گویم کسی که زنش را بدون انجام عمل زنا ، طلاق دهد ، زنش را به صورت زناکار در می آورد ، و کسی که با زن مطلقه ای ازدواج نماید ، دچار زنا شده است »

طلاق

در انجیل مرقس 10 : 11-12 آمده است : « کسی که زنش را طلاق دهد وزن دیگری بگیرد با زن دومی زنا کرده است ، و هر گاه زن ، شوهرش را قبول نکند و طلاق بگیرد و با مرد دیگری ازدواج نماید به گناه زنا دچار شده است .»

انجیل علت شدت عمل در تحریم طلاق را به این منطق مرتبط می سازد : چیزهای که خدا آنرا با هم جمع کرده باشد انسان حق جدایی آنرا ندارد «

ما مسلمانها هم بر همین عقیده هستیم که معنی این جمله در ست است؛ ولی سوال در اینجا ست که این مساله چه منطقی و یا چه ربطی برای تحریم طلاق دارد.

خداوند که زن و شوهر را با هم جمع کرده است این بدین معنی است که اجازه این ازدواج را خداوند پاك صادر نموده است .

این در ست است که خداوند پاك زن و شوهر را با هم جمع نموده ولی انسان به اختیار خود به انعقاد عقد موافقه نموده است . اگر گفته شود که این به اجازه خداست مثل اینست که خداوند آنان را با هم جمع کرده باشد، در صورتیکه اگر زن و مرد بنا بر دلایل و عواملی میخواهند از هم جدا شوند ، پس اجازه جدایی ، طلاق آنرا نیز باید خداوند پاك صادر نماید. و یا این جدا یی نیز از جانب خداوند صورت گرفته است . یعنی اجازه صدور طلاق هم از جانب خدا ست .

از ظاهر و مفهوم کلام طوری معلوم میشود که این انسان نیست که در بین کسانی که خداوند آنان را با هم جمع نموده جدایی می اندازد بلکه هم جمع کننده وهم متفرق کننده ، خداوند پاك است .

از طرف دیگر مسیحیت معتقد است که خداوند پاك به سبب ، زنا بین زوجین جدایی می اندازد ، پس چرا نمی تواند به سبب دیگری در بین آنان افتراق ایجاد نماید !!

به همه حال دین مقدس اسلام و شارعین دین بادر نظر داشت اینکه طلاق را منفور و مبعوض معرفی داشته است ولی گاهی همین شارعین با لحنی ملایم و نسبتاً تشویق آمیز تفهیم نموده اند : چه مانعی دارد که بخاطر مصالح علیا و انسانی از حق جدایی خود برای نجات از غرقابی خانواده از این گرداب خطرناک (طلاق) استفاده نکنید .

دین اسلام خواستار زندگی سعادت مند برای خانواده بوده و میخواهد که زن و شوهر از لحاظ اخلاقی و نحوه معاشرت با یکدیگر ، در حد مطلوب و ایدال زندگی نمایند . ، و در مساله طلاق هم میخواهد این امر بشکل معروف و احسن آن صورت گیرد .

اگر زندگی فامیلی معروف و پسند است پس طلاق و جدایی ، منکر و ناپسند است و اگر زندگی فامیلی منکر و ناپسند است ، باید طلاق ، معروف و پسندیده باشد. در اینجا هم بر مرد وزن لازم است تا در جدایی از يك دیگر معیار های اسلامی را جدأ رعایت کنند و به راه های غلط و غیر متعارف مخالف کرامت انسانی گام نگذارند .

طلاق

مردها باید بدانند تعلیمات قرآن عظیم الشان وارشادات پیامبر اسلام، به همان اندازه ای که زن را مکلف گردانیده، برای او حق و حقوق هم قایل گردیده است، بناً خلاف عدالت خواهد بود که انسان از زن انتظار وظایفی بیش از حقوق او، داشته باشد، حتی در طلاق هم نمیتوان این قانون را شکستاند. قرآن عظیم الشان در سوره (بقره آیه متبرکه 228) میفرماید: « **ولهن مثل الذی علیهن با لمعروف** » در برابر هر وظیفه یی که بشکل متعارف فطرت انسانی بر عهده زنان است، برای آنها حقی است. **آیا زن میتواند شوهر خویش را طلاق دهد:**

در بدو باید گفت که در دین مقدس اسلام برای مرد حق طلاق و برای زن حق خلع داده شده است. ولی ناگفته نباید گذاشت که به دلیل رعایت مصالح خانواده و اجتماع، حق طلاق فقط و فقط در دست مرد قرار گرفته، و زن حق دادن طلاق شوهر خویش را ندارد. پیامبر صلی الله علیه و سلم با تمام صراحت در این بابت فرموده است: « **إنما الطلاق لمن أخذ بالساق** » (روایت رواه ابن ماجه و غیره وحسنه الألبانی)، به این معنی که طلاق حق شوهر است، و هیچ کس بغیر از شوهر حق طلاق دادن را ندارد.

نباید فراموش کرد که در شرع اسلامی قَوَامیت در زندگی زناشوئی با مرد است، طوریکه پروردگار با عظمت ما میفرماید: « **الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ...** » (سوره النساء: 34) (مردان بر زنان قیامند به سبب آن است که الله برخی آدمیان را بر برخی دیگر برتری داده است و نیز به سبب آن که مردان از اموال خویش (بر زنان) خرج کردند) حکمت دین مقدس اسلام در تصرف حق طلاق در تصرف مرد در اینست که:

چون او برای برقراری پیوند زناشوئی و ازدواج مصارف گزاف مالی و زحماتی فروانی را متحمل شده است

بنامرد بیشتر از زن ببقای این پیوند و ادامه آن دلبستگی دارد، و می‌داند اگر به طلاق اقدام کند و بخواهد بار دیگر ازدواج کند باید مصارف کمر شکنی را متحمل شود. بناً کوشش میکند تا از عصبانیت کار نگرفته و در صورت ممکن بر بقای ازدواج خویش باقی بماند.

هکذا نباید فراموش کرد که در صورت طلق این مرد که مجبور است مهر قبول شده « **متعّه طلاق** » و مصارف دوران عده را باید نیز پردازد.

ولی زن تحمل خشم و قهر خود را کنترل کرده نمیتواند و عواقب طلاق با ندازه مرد، گریبانگر او نیست و برایش ضرر اقتصادی هم عاید نمیگردد، بناً شاید به کمترین بهانه این پیوند را از بین ببرد.

اما نداشتن حق طلاق برای زنان به این معنا نیست که اگر احیانا بنا به داشتن عذری شرعی قصد رهایی از شوهر خویش را داشتند، تمامی راهها بر او بسته است! هرگاه زن از زندگی زناشوئی خویش راضی نبود و قصد جدایی از شوهر خویش را داشت، شرع همیشه دست و پای زن را در این مورد نمی بندد بلکه طبق حکم شرع می تواند از طریق « **خلع** » از شوهر خویش جدا گردد اما این خلع بمانند دادن حق طلاق به زن نیست که براحتی بنیان خانواده را از هم بپاشد بلکه شرایطی دارد.

خلع چیست :

خلع در لغت به معنای کردن و در آوردن لباس را میگویند ، و کلمه خُلع که از این ماده مشتق شده به صورت اصطلاحی برای یکی از انواع جدای بین زن و شوهر میباشد .

اگر در زندگی زن و شوهر حالتی پیش آید که زن شوهر خویش را دوست نداشته باشد و از او متنفر باشد و نخواهد که با او زندگی مشترکی کند ، و اختلاف شان به حدی برسد که امکان ادامه زندگی بین شان دیگر وجود نداشته باشد ، و بترسد که نتواند قوانین الهی را رعایت کند، و در این صورت الله تعالی برای حل مشکل خلع را جایز مشروع نموده ، در این صورت زن مهریه ای را که شوهرش به او داده به شوهر واپس گردانیده ، و در صورت تادیه مهر زن میتواند از شوهر خویش جدا شود .

پروردگار با عظمت ما در این مورد میفرماید :

«وَلَا يَجِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَنْ لَا يَقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ حَفِظْتُمْ أَنْ لَا يَقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ » (بقره : 229). و برای شما حلال نیست که چیزی از آنچه (مهر ایشان کرده‌اید (یا بدیشان داده‌اید باز پس گیرید مگر اینکه، (شوهر و همسر) بترسند که نتوانند حدود خدا را پابرجا دارند. پس اگر بیم داشتید که حدود الهی را رعایت نکنند گناهی بر ایشان نیست که زن فدیة و عوضی بپردازد (و در برابر آن از او درخواست جدائی کند)».

حافظ، ابن کثیر در تفسیرش (483/1) در این مورد میفرماید :

هر گاه زن و شوهر با هم ناسازگار شدند و همسر به وظایف خود در برابر شوهرش عمل نمی‌کرد و او را دوست نمی‌داشت و نمی‌توانست با او زندگی کند، زن می‌تواند آنچه را که از شوهرش گرفته است باز پس دهد و بدینوسیله خود را نجات دهد و بر زن گناهی نیست که اموالش را به شوهرش ببخشد، و بر مرد نیز گناهی نیست که آنرا از همسرش بپذیرد و این، همان خلع است که در فقه به آن اشاره شده است.

همچنان در حدیث ثابت بن قیس رَضِيَ اللهُ عَنْهُ آمده است که زنی نزد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد و گفت: ای رسول الله ثابت بن قیس رَضِيَ اللهُ عَنْهُ از نظر دینت و اخلاق عیبی ندارد، اما مشکل فقط این است که من از ناسپاسی شوهر و کفران می‌ترسم آنگاه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «أَتَرِّدِينَ عَلَيْهِ حَدِيقَتَهُ؟» «آیا باغی که او به تو داده باز می‌گردانی» گفت: بله، و باغ را به ثابت باز پس داد، و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به ثابت بن قیس رَضِيَ اللهُ عَنْهُ فرمان داد که از او جدا شود. بخاری.

و اگر زن و شوهر در این مورد به اختلاف مواجه شدند باید نزد محکمه رفته و خواستار فیصله شرعی گردند . در خلع زن خواهان جدایی از شوهر میگردد ، بناً نه تنها مهریه به زن تعلق نمی‌گیرد بلکه ، چنانکه شوهرش خواست - بایستی مقداری مال نیز علاوه بر بازگرداندن مهریه بپردازد تا این جدایی صورت گیرد . ناگفته نباید گذاشت که خلع زمانی صورت می‌گیرد که به تراضی و توافق زوجین باشد، چنانچه طرفین توافق و تراضی نکنند، قاضی می‌تواند شوهر را به خلع مجبور و ملزم سازد.

علما در مورد این اختلاف نظر دارند که آیا خلع طلاق نوع از طلاق است یا هم نوعی از فسخ نکاح است؛ ولی رأی اقرب اینست که خلع نوعی فسخ نکاح محسوب می‌شود نه طلاق، حتی اگر خلع همراه با لفظ

طلاق

طلاق هم باشد باز بعنوان طلاق محسوب نخواهد شد.

خواننده محترم!

توجه شما را به معلومات بیشتر در این مورد جلب مینمایم:

1- اگر خلع همراه با لفظ طلاق (از سوی شوهر) نباشد؛ و نیت طلاق را هم نداشته باشد، مثلاً مردی بگوید: «همسر مرا بر فلان مال خلع کردم، یا نکاحش را بر فلان چیز یا مقدار مال فسخ کردم»؛ در اینحالت نزد جمعی از اهل علم این خلع بعنوان فسخ نکاح شمرده می شود نه طلاق، و این رأی امام شافعی در مذهب قدیمش، و نیز رأی امام حنب می باشد. و بر طبق این رأی چون خلع بعنوان فسخ شناخته می شود نه طلاق؛ لذا اگر مردی دوبار از طریق خلع از همسرش جدا شود، باز می تواند (برای بار سوم) با عقد و مهر جدید با همسرخویش زندگی کند. (در حالیکه در طلاق اینگونه نیست و اگر مردی دو بار زنش را طلاق دهد، دیگر حتی با عقد جدید هم نمی تواند با زنش زندگی کند مگر آنکه زن با مرد دیگری ازدواج کند و بعداً آن مرد زن را طلاق دهد).

(البته چون در خلع رجعت وجود ندارد، از اینرو مرد نمی تواند - مانند طلاق رجعی (یعنی طلاق اول و دوم) - همسرش را تا قبل از پایان عده، بدون عقد و مهر جدید نزد خود بازگرداند، زیرا همینکه خلع صورت گرفت زن از شوهر خود بیگانه و نامحرم می گردد و اگر زوجین برای زندگی مجدد پشیمان شدند می بایست دوباره عقد کنند و مهریه جدید تعیین شود حتی اگر در مدت عده باشد).

2- اما اگر خلع با لفظ طلاق (از سوی شوهر) همراه باشد، مثلاً بگوید: «همسر مرا به فلان مال که اندازه اش فلان است طلاق دادم»؛ در اینصورت بر طبق رأی جمهور اهل علم این خلع بعنوان طلاق محسوب خواهد شد. (تفصیل موضوع را میتوان در: «الموسوعة الفقهية (237/19)». دنبال نماید) ولی با آنهم برخی از علما این حالت را نیز بعنوان فسخ نکاح قبول دارند نه طلاق، و گفته اند که خلع حتی اگر با لفظ طلاق نیز همراه باشد باز بعنوان طلاق محسوب نمی شود، و این رأی از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است و همچنین رأی برگزیده نزد شیخ الاسلام ابن تیمیه است و گفته: این حکم توسط امام احمد و یاران قدیمی او منصوص است. نگاه کنید به: (الإنصاف (393/8).

شیخ ابن عثیمین رحمه الله می گوید: «قول راجح (در مورد خلع) اینست که خلع طلاق نیست، هرچند که با لفظ طلاق صریح هم همراه باشد، و قرآن کریم بر آن دلالت می کند چنانکه خداوند عزوجل می فرماید: «الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ» البقرة/229. یعنی: طلاق، (طلاق که رجوع و بازگشت دارد) دو مرتبه است؛ (و در هر مرتبه) باید به طور شایسته همسر خود را نگاهداری کند و یا با نیکی او را رها سازد (و از او جدا شود). یعنی: در دوبار، یا زن را نگهدار یا رها کن، و امر در دست توست. و در ادامه می فرماید: «وَلَا يَجِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ» البقرة/229. یعنی: و برای شما حلال نیست که چیزی از آنچه (مهر ایشان کرده اید) یا به ایشان داده اید باز پس گیرید مگر اینکه، (شوهر و همسر) بترسند که نتوانند حدود خدا را پابرجا دارند، پس اگر بیم داشتید که حدود الهی را رعایت نکنند گناهی بر ایشان نیست که زن فدیة و

طلاق

عوضی پردازد (و در برابر آن از او درخواست جدائی کند). بنابراین این جدایی بعنوان فداء محسوب می شود، سپس خداوند تعال در آیه بعد فرمودند: « فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ » البقرة/230. یعنی: اگر (باز) او را طلاق داد، از آن به بعد، زن بر او حلال نخواهد بود؛ مگر اینکه زن همسر دیگری انتخاب کند (و با او، آمیزش جنسی نماید).

حال اگر ما خلع را طلاق محسوب کنیم، پس با این حساب باید این فرموده خداوند «فَإِنْ طَلَّقَهَا» طلاق چهارم باشد! درحالیکه این امر خلاف اجماع (امت) است، درحالیکه این فرموده «فَإِنْ طَلَّقَهَا» یعنی طلاق سوم (یعنی اگر پس از طلاق رجعی اول و دوم باز برای بار سوم زن را طلاق داد) پس اینبار «فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ»؛ از آن به بعد، زن بر او حلال نخواهد بود مگر آنکه زن، همسر دیگری انتخاب کند (و شوهر جدیدش زن را با اختیار خود طلاق دهد)، و دلالت در آیه روشن است، و برای همین ابن عباس رضی الله عنهما چنین رأی داشته که هر جدایی که در آن عوضی باشد آن جدایی خلع محسوب می شود نه طلاق، حتی اگر با لفظ طلاق هم همراه باشد، و این قول راجح است». "الشرح الممتع" (467/12-470). و باز شیخ ابن عثیمین می گوید: «هر لفظی که دلالت بر جدایی کند و همراه با عوضی باشد آن جدایی خلع است، حتی اگر با لفظ طلاق همراه باشد، مثلا مردی بگوید: همسرم را بر فلان مقدار ریال طلاق دادم، و ما (در مورد این جدایی) می گوئیم: این خلع است، و این حکم از عبدالله ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که: هرآنچه که در آن عوضی باشد آن جدایی طلاق نیست (بلکه فسخ است). عبدالله پسر امام احمد گفته: پدرم در مورد خلع همان نظر ابن عباس رضی الله عنهما را داشت، یعنی: خلع فسخ نکاح شمرده می شود حال با هر لفظی که باشد، و طلاق محسوب نمی شود.

و بر این (حکم) مسئله مهمی مترتب خواهد شد؛ چنانچه مردی همسرش را دو بار جدا از هم طلاق بدهد، و سپس (پس از بازگشت زن بعد از طلاق دوم) اینبار خلع با لفظ طلاق بین آنها روی دهد، حال بر طبق رأی کسانی که خلع همراه با لفظ طلاق را، طلاق می پندارند؛ در اینصورت (این خلع) بینونه کبری خواهد بود و دیگر برای مرد حلال نیست که با همسرش زندگی کند مگر آنکه مردی با آن زن ازدواج کند (و سپس با اختیار خود زن را طلاق دهد که در اینصورت شوهر سابق می تواند دوباره زن را با مهر و عقد جدید به نکاح خود درآورد)، اما بر طبق رأی کسی که خلع را فسخ نکاح می داند ولو آنکه با لفظ طلاق هم همراه باشد، در این صورت مرد می تواند دوباره با عقد و مهر جدید با زنش زندگی کند حتی اگر در مدت عده باشد، و این قول راجح است.

با این وجود به کسی که از طریق خلع از زنش جدا می شود توصیه می کنیم که نکاحی که زنش بر فلان مقدار پول یا مال طلاق شود، بلکه بگویند: همسرش بر فلان مقدار مال خلع شود؛ زیرا بنظر ما و حتی بنظر دیگران هم، بسیاری از قضات چنین می پندارند که اگر خلع با لفظ طلاق روی دهد بعنوان طلاق محسوب می شود، و این امر موجب ضرر به زن خواهد شد، چرا که اگر آن جدایی بعد از طلاق دوم باشد (نزد قاضی) بعنوان بینونه کبری خواهد بود (و زن دیگر نمی تواند با همسرش دوباره زندگی کند) و اگر هم هنوز طلاق دوم رخ نداده باشد آن خلع بعنوان طلاق برایش حساب خواهد شد». "الشرح الممتع" (450/12).

طلاق

خلاصه اینکه بر طبق رای گروهی از علما خلع فسخ است، طلاق نیست، یعنی اگر زنی در مقابل پرداخت مالی، خود را از شوهرش آزاد کرد و جدا شد، مالک نفس خود می‌گردد و مرد نمی‌تواند او را بدون رضایتش بازگرداند. این جدایی اگر با لفظ طلاق هم واقع شود، طلاق محسوب نمی‌گردد بلکه فسخ عقد است به خاطر مصلحت زن برابر مالی که خودش را با آن آزاد کرده است.

جمهور علما از جمله پیشوایان مذاهب چهارگانه فقهی برآند که هرگاه مردی زنی را خلع نمود زن مالک نفس خود می‌شود، کار او بدست خود او است و مرد مانند طلاق رجعی حق مراجعت به وی را ندارد مگر با رضایت زن و عقد و مهر جدید، چون زن این مال را بدل خلع پرداخته تا از بند زناشوئی او رهائی یابد، حال اگر مرد بتواند (مانند طلاق رجعی) به وی مراجعه کند، هدف و غایت زن از این فدیة دادن حاصل نمی‌شود. تا جائیکه اگر شوهر چیزی را که از زن گرفته است، به وی برگرداند و زن نیز آن را بپذیرد، مرد حق ندارد که در عده به وی مراجعه کند چون همینکه خلع صورت گرفت طلاق بائن (بینونه صغری) می‌شود و زن از او جدا و نامحرم می‌گردد، و طلاق بائن یعنی آنکه حق رجعت زوجین وجود ندارد مگر با عقد جدید و رضایت طرفین، پس با مهر و عقد جدید می‌تواند دوباره با هم زندگی کنند حتی اگر در دوران عده زن باشد. یعنی اگر شوهر خواست تا زن خلع شده اش را بازگرداند، اولاً باید زن راضی باشد، ثانیاً لازمست تا عقد جدیدی بین آنها صورت گیرد، زیرا خلع از جنس طلاق بائن محسوب می‌شود، یعنی همینکه خلع صورت گرفت - حتی اگر مدت عده هم تمام نشده باشد- زن و مرد نسبت به هم بیگانه و نامحرم می‌شوند و باید از هم دور شوند، و برای بازگشت آنها نزد هم لازمست از نو عقد جدید با مهریه ی جدید و حضور دو شاهد عادل صورت گیرد، بعبارتی همانند عقدهای معمولی باید شرایط نکاح صورت پذیرد تا آنها زن و شوهر هم تلقی گردند.

عده زنی که طلاق خلعی شده است:

اگر زن خلع شده حامله باشد، عده او وضع حمل است. و اگر حامله نباشد؛ در اینصورت بعضی از علما فرموده اند که عده زن خلع شده فقط یک حیض است، حضرت عثمان و ابن عباس رضی الله عنهما نیز چنین رای داده‌اند و در روایتی از امام احمد نیز چنین آمده است که صحیحترین روایت از او است. و مذهب اسحاق بن راهویه نیز چنین است، و شیخ الاسلام ابن تیمیه آنرا برگزیده و گفته: مقتضای قواعد شریعت چنین است، زیرا عده بدین جهت سه حیض است تا زمان و مدتی که مراجعت شوهر در آن صورت می‌گیرد طول بکشد و شوهر این فرصت را داشته باشد تا بتدریج پیشیمان گردد و بتواند بدو مراجعه نماید؛ وقتی که مراجعت صحیح نیست مقصود از عده برائت رحم و اطمینان یافتن است از اینکه زن حامله نباشد و یک حیض برای این مطلب کافی است. همانگونه که برای استبراء رحم نیز یک حیض کافی است.

لیکن مذهب جمهور علماء آنست که عده زن خلع شده، سه حیض است اگر از زنانی باشد که قاعده می‌شوند و اگر قاعده نمی‌شوند سه ماه است.

شیخ ابن عثیمین رحمه الله گفته: «قول راجح در جدایی زوجین در غیر از طلاق اینست که عده آن یکبار حیض است و یا اگر حیض ندارد تنها یک ماه است». نگاه کنید به: (فقه السنة؛ سید سابق، و فقه السنة للنساء؛ علامه ابن عثیمین، ص 584).

یادداشت :

هرگاه زنی در هنگام قاعدگی و حیض طلاق داده شود، طلاق او بدعی نامیده می شود، طلاق بدعی عبارتست از اینکه مرد زن را در حال حیض یا در طهری که با او همبستر شده طلاق دهد، این نوع طلاق حرام است و انجام دهنده آن گناهکار است، ولی طلاق باطل نیست و کاملاً صحیح بوده و طلاق رخ داده است، ولی چون در زمان حیض بوده مرتکب گناه شده اید، ولی این امر موجب نخواهد شد که طلاق باطل شود.

«اما شایان ذکر است که بر خلاف طلاق، خلع مقید بوقت معین نیست، یعنی در حال حیض و در حال پاکی و طهر هر دو جایز است چون خداوند متعال آنرا بطور مطلق بیان کرده و آن را به زمان خاصی مقید ننموده است. چیزی که مورد نهی واقع شده طلاق در حال حیض است تا عده زن به درازا نکشد. اما درباره خلع این مطلب مطرح نیست چون زن خود طالب فراق و جدائی است و نفس خویش را خلع می نماید و به طولانی بودن عده راضی است.» (تفصیل موضوع را میتوان در فقه السنة؛ سید سابق مطالعه فرماید).

یادداشت توضیحی :

بر شوهر حرام است که زن را بیازارد تا خسته شود و طلاق خلعی را بپذیرد. اگر شوهر چنین کرد، خلع باطل است و بعضی از علما گویند: اگرچه این فشار و تضییق حرام است، ولی خلع قابل اجرا است. و این کار بدین جهت حرام است، که زن از دو جهت متضرر می شود، که هم شوهرش را از دست بدهد و هم زیان مالی را تحمل کند. خداوند می فرماید:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَجِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرْتُوا النِّسَاءَ كَرْهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذَهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِقَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ » (سوره النساء: 19). « ای کسانی که ایمان آورده اید، برای شما روا نیست که زنان را برخلاف میلشان به ارث برید و نیز ایشان را منع کنید تا بخشی از آنچه را به آنان داده اید، به دست آرید مگر آن که مرتکب زشتکاری آشکاری شوند».

همچنین زن نباید بدون دلیل شرعی موجه تقاضای جدایی از طریق خلع کند.

از ثوبان رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «أیما امرأة سألت زوجها الطلاق من غیر ما بأس فحرام علیها رائحة الجنة» «هر زنی که بدون دلیل از شوهرش تقاضای طلاق کند، بوی بهشت بر او حرام است». ترمذی (1198).

و همچنین از ثوبان رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «المختلعات هن المنافقات» «زنانی که خواهان خلع هستند، منافق اند». ترمذی (1198).

فرق بین طلاق و فسخ :

در امر طلاق، جدایی بین زوجین از جانب شوهر صورت میگیرد یعنی مرد قصد می کند تا رابطه و پیوند زناشویی را قطع کند، که توسط الفاظ مختلفی (چه صریح و چه کنایه) صورت میگیرد . که تفصیل آن در فوق گذشت .

ولی در امر فسخ؛ جدایی بین زوجین از سوی قاضی شرع و یا به حکم شریعت روی می دهد (و نظر مرد

طلاق

شرط نیست)، و عبارتست از نقض عقد نکاح و شکستن پیوند و رابطه زناشویی بگونه ای که انگار نکاحی درکار نبوده است.

در پاره‌ای حالات سبب فسخ عقد روشن و واضح است و نیازی به حکم قاضی نیست، مانند اینکه برای شوهر و زن، روشن و ثابت گردد که خواهر و برادر شیری و رضاعی هم هستند، آنوقت بر زوجین واجب است که خود عقد نکاح را بهم بزنند و آن را فسخ کنند.

و در پاره‌ای از حالات، سبب فسخ عقد آشکار نیست، که در این صورت نیاز به حکم قاضی دارد و متوقف بر حکم اوست، مانند اینکه شوهر مسلمان شود و زن مشرک از پذیرفتن اسلام امتناع نماید، در این صورت نیاز به حکم قاضی دارد زیرا ممکن است که زن از پذیرفتن اسلام امتناع نکند که در آن صورت عقد فسخ نمی‌شود.

سایر تفاوت های بین طلاق و فسخ :

1- طلاق جز با رضایت و اختیار شوهر روی نمی‌دهد و الفاظ طلاق نیز از جانب اوست، اما در فسخ اختیار یا رضایت شوهر لازم و شرط نیست، و بدون لفظ شوهر واقع می‌شود.

امام شافعی رحمه الله می‌گوید: «هر آنچه که در آن حکم به جدایی شود، و شوهر به آن نطق نکند، و آنرا رد نکند... به این جدایی طلاق گفته نمی‌شود (بلکه فسخ است)». (الأم) (5/ 128).

هر مردی می‌تواند سه بار همسرش را طلاق دهد، که در طلاق اول و دوم - اگر هنوز مدت عده زن تمام نشده باشد - می‌تواند همسرش را بازگرداند و نیازی به عقد جدید نیست، اما در طلاق سوم دیگر نمی‌تواند همسرش را بازگرداند مگر آنکه زن با مرد دیگری ازدواج کند و سپس شوهر جدید زن را با اختیار خود طلاق دهد، سپس شوهر سابق می‌تواند مجدداً زن را به نکاح خود درآورد.

و طلاق هم توسط یکسری از الفاظ (صریح یا کنایه) از سوی شوهر روی می‌دهد. (تفصیل در فوق گذشت)

2- طلاق اسباب و دلایل زیادی دارد، و حتی گاهی بدون دلیل و سبب است و تنها مرد به جدا شدن از همسرش رغبت دارد.

اما فسخ روی نمی‌دهد مگر آنکه حتماً سبب و دلیلی شرعی برای آن بوجود آید، و از جمله اسبابی که موجب فسخ نکاح هستند، عبارتند از:

- بی‌کفایتی یکی از زوجین - در چیزی که در هنگام عقد بعنوان شرط گذاشته شده باشد.
- هرگاه یکی از زوجین مرتد شود و توبه نکند و به اسلام بازنگردد. عقد نکاح به سبب ارتداد و برگشتن از دین فسخ می‌گردد و این سبب در حین عقد نبوده و بعداً عارض شده است.

- هرگاه از بین زن و مردی کافر، مرد مسلمان شود ولی زن ایمان نیاورد و او (یعنی زن) اهل کتاب نباشد، یعنی زن مشرک یا ملحد باشد که در اینحالت عقد نکاح و پیوند زناشویی آنان فسخ می‌گردد. لیکن اگر زن مشرک نباشد و اهل کتاب باشد عقد نکاح همچنان صحیح باقی می‌ماند چون در آغاز هم عقد نکاح با اهل کتاب جایز است ولی نه با مشرک.

- هرگاه از بین زن و مردی اهل کتابی (نصرانی یا یهودی)، زن مسلمان شود ولی مرد بر دین خود بماند، که

طلاق

باز نکاح فسخ خواهد شد زیرا جایز نیست که زن مسلمانی تحت مردی کتابی باشد، و ازدواج زن مسلمان با مرد (یهودی یا نصرانی) صحیح نیست.

- هرگاه عقد ازدواج با زنی بسته شد و به پایان رسید و سپس معلوم گردید که آن زن خواهرشیری و رضاعی مرد است، و یا اساساً از ابتدا ازدواج آنها با هم جایز نبوده، مثلاً زن و مرد در دوران عده طلاق زن با هم ازدواج کرده باشند، که در هر دو حالت عقد نکاح فسخ می‌گردد.

- ناتوانی شوهر در تأمین نفقه ی همسرش، که در اینحالت اگر زن بخواهد می‌تواند نکاح را یکطرفه فسخ کند.

- وجود عیب در یکی از طرفین زن یا مرد که آن عیب مانع از استمتاع طرف مقابل از وی گردد، مثلاً آلت تناسلی مرد قطع باشد، و یا فرج زن مسدود باشد و بوسیله ی جراحی مشکل برطرف نگردد.

- هرگاه یکی از طرفین مرضی داشته باشد که طرف مقابل از آن نفرت داشته باشد، مانند آنکه زن یا مرد به مرض پیسی یا جزام مبتلا باشد.

البته امام صاحب ابو حنیفه تنها قطع آلت تناسلی و ناتوانی جنسی و عینین بودن را موجب فسخ نکاح می‌داند. اما امام مالک و شافعی علاوه بر آن دیوانگی و پیسی و جذام و انسداد مجرای آلت تناسلی زن را نیز بدان افزوده‌اند و امام احمد علاوه بر آنچه که امامان سه‌گانه گفته‌اند، عیب دیگری را بنام فتقاء (زنی که مجرای پس و پیش او یکی شده باشد) اضافه کرده است. (تفصیل موضوع را میتوان در فقه السنه مطالعه فرماید).

لعان بین زوجین :

زمانیکه بین زوجین لعان بوقوع بپیوندد ، این لعان موجب فسخ نکاح میگردد .

لعان :

لعان عبارت از اینست که شخصی زن خویش را به ارتکاب عمل زنا متهم می‌سازد ، ، در اینصورت مرد چهار بار سوگند می‌خورد که او از راست‌گویان می‌باشد و ادعایش راست است و بار پنجم می‌گوید: لعنت خدا بر وی باشد اگر او از دروغ‌گویان و ادعایش دروغ باشد. و زن نیز - اگر بخواهد او را تکذیب کند - چهار بار سوگند یاد کند که شوهرش از دروغ‌گویان است و ادعایش دروغ است و در بار پنجم بگوید غضب خدا بر وی باد اگر شوهرش از راست‌گویان باشد.

بعد از انجام ملامت زن و مرد از هم جدا خواهند شد، و دیگر تا ابد آنها نمی‌توانند با هم ازدواج کنند. 3- در فسخ نکاح، شوهر دیگر نمی‌تواند همسرش را نزد خود بازگرداند، عبارتی رجعتی درکار نیست، مگر آنکه دوباره با رضایت زن او را به عقد خود درآورد با مهریه جدید.

اما در طلاق اینگونه نیست؛ زیرا در طلاق اول و طلاق دوم شوهر حق بازگرداندن همسرش را بدون عقد و مهر جدید ، دارد، و آن زمانی است که هنوز مدت عده زن تمام نشده باشد، که تا آنزمان اگر شوهر پشیمان شد می‌تواند همسرش را نزد خود (با گواه گرفتن دو نفر مسلمان) بازگرداند، و نیازی هم به عقد و مهر جدید نیست، حال چه همسرش راضی به بازگشت باشد و چه نباشد! اما در طلاق سوم رجعتی درکار

نیست.

ولی اگر در طلاق اول و دوم، مدت عده زن تمام شد، چنانچه مرد بخواهد دوباره با زن سابقش زندگی کند می بایست با رضایت زن و با عقد و مهر جدید وی را به نکاح مجدد خود دربیآورد، وگرنه زن مختار است تا با هر مرد دیگری ازدواج کند.

4- فسخ بعنوان تعداد طلاقهایی که مرد می تواند انجام دهد حساب نخواهد شد. (یعنی فسخ بعنوان طلاق محسوب نمی شود).

هر مرد تا سه بار می تواند زنش را طلاق دهد که در طلاق اول و دوم می تواند قبل از پایان عده زنش را با گواه گرفتن دو شاهد بازگرداند، ولی بعد از پایان عده تنها با عقد جدید می تواند دوباره با او زندگی کند. اما در طلاق سوم مرد حق بازگرداندن زن را ندارد، مگر آنکه زن پس از پایان عده اش با مرد دیگری ازدواج کند و سپس آن مرد زن را با اختیار خود طلاق دهد، که در آنصورت شوهر سابق می تواند مجدداً با زن سابقش ازدواج کند.

امام شافعی رحمه الله می فرماید: «و هر فسخ نکاحی که بین زوجین روی می دهد، توسط آن طلاق واقع نمی شود، نه طلاق اول و نه دوم و سوم». «الأم» (5/ 199).

و امام ابن عبدالبر می گوید: «و تفاوت بین فسخ و طلاق- هرچند که هر دو نوعی جدایی بین زوجین هستند- در اینست که: بعد از فسخ چنانچه زن و شوهر دوباره با هم ازدواج کردند باز آن دو (زن و مرد) در عصمت اول قرار دارند، یعنی مرد هنوز حق سه بار طلاق را در دست دارد، و اگر یکبار هم زن را طلاق دهد و سپس او را بازگرداند هنوز دو بار دیگر می تواند زن را طلاق دهد». (الاستذکار 6/ 181).

5- طلاق جزو حقوق شوهر است، و حکم قاضی در آن شرط نشده است، و گاهی هم ممکن است با رضایت زوجین روی دهد. اما فسخ یا به حکم شرع است و یا به حکم قاضی، و به مجرد رضایت زوجین فسخ نکاح ثابت نخواهد شد مگر در خلع.

امام ابن قیم رحمه الله می گوید: «به اتفاق علما برای زن و مرد جایز نیست که بدون عوض (یعنی خلع) بر فسخ نکاح توافق کنند». (زاد المعاد 5/ 598).

6- اگر فسخ نکاح قبل از دخول روی دهد، چیزی از مهریه به زن داده نمی شود، اما در طلاق چنانکه دخول نشده باشد نصف مهریه به زن تعلق می گیرد.

اگر مرد به دلیل وجود یکی از اسباب فسخ، عقد نکاح خویش را با همسرش فسخ کند، در اینحالت اگر دخولی روی نداده باشد- مهریه ای به زن تعلق نمی گیرد، ولی اگر زن نکاحش را به سبب عیبی در شوهرش فسخ کند، او می تواند ضمن جدایی از او مهریه ی خود را نیز بستاند که اگر قبل از دخول باشد نصف مهریه را می گیرد و اگر بعد از دخول باشد تمام مهریه را می تواند بگیرد.

همچنین هرگاه مردی با زنی عقد ازدواج بست و با وی همبسترشد، سپس معلوم گردید که برابر دستور شرع، این ازدواج صحیح نیست، زن و مرد از هم جدا می شوند و چون جماع صورت گرفته است، همه مهریه ای که تعیین شده است بر مرد واجب می گردد. مثلاً هرگاه عقد ازدواج با زنی بسته شد و سپس

طلاق

معلوم گردید که آن زن خواهرشیری و رضاعی زوج است عقد نکاح فسخ می‌گردد، و در صورت جماع مهریه ی زن را نیز باید بدهد، اما اگر هنوز دخول صورت نگرفته باشد نیاز به مهریه نخواهد بود. (تفصیل موضوع را میتوان در فقه السنهمطالعه فرماید)

حکم عقیم بودن شوهر:

آیا زنی سالم وصحتمند که شوهرش عقیم است و صاحب فرزند نمی‌شود، می‌تواند از شوهر خویش خواستار طلاق گردد؟

حکم شرع در این مورد همین است که اگر زن قبل از ازدواج می‌دانست که شوهرش عقیم است ولی با آنهم با او ازدواج نموده باشد، نمی‌تواند تقاضای طلاق کند. ولی اگر زن در مورد معلومات نداشته باشد وبعد ها معلوم شد که شوهرش عقیم است، زن میتواند تقاضای طلاق کند؛ چون صاحب فرزند شدن دغدغه ی بسیاری از مردان و زنان است. بنابراین زنی که بعد از ازدواج بفهمد که شوهرش عقیم است می‌تواند تقاضای طلاق بکند؛ اما اگر قبل از ازدواج از عقیم بودن شوهر آگاه بوده است، حق تقاضای طلاق را ندارد؛ چون این شرطی به شمار می‌رود.

گویا شوهر براساس این شرط با او ازدواج کرده که با او بماند اگر چه او عقیم باشد. اگر به حق، تقاضای طلاق کند، مهریه اش کاملاً به او می‌رسد. اگر بدون اینکه شوهر عیبی داشته باشد، تقاضای طلاق کند حق مهریه ندارد. بلکه شوهر می‌تواند در مقابل طلاق از او مالی بگیرد و این را (عوض الخلع) می‌نامند. (تفصیل موضوع را میتوان : الشیخ ابن جبرین فوائد و فتاوی تهم المرأة المسلمة، صفحه(124) مطالعه فرماید).

طلاق همسایه :

خواننده محترم !

در مورد طلاق همسایه شیخ جمال قطب رئیس قبلی کمیته دار لافتای جامع الازهر طی فتاوی مینویسد : همانطور یک مرد (شوهر) حق طلاق زن خویش را دارد، زن میتواند وحق دارد که شوهر خویش را خلع نماید .

هكذا اگر همسایه ها و اهل محل ، شاهد جر و بحث و جنگ وجدال های متداوم بین زوجین باشند و تشخیص دهند که زن و شوهر دیگر نمی‌توانند باهم زندگی مشترکی را پیش ببرند و امکان تفاهم بین آنها بصورت مطلق از بین رفته است ، همسایه ها و یاهم اعضای فامیل واقارب زن و شوهر ویا هم مسؤولین ومعززین منطقه ومحل ،میتوانند با مراجعه به قاضی ومحکمه مربوطه درخواست طلاق برای زوج همسایه را بعمل آرند .

شیخ جمال قطب در جواب سوالی مینویسد :

اگر همسایه ها درخواست طلاق دو نفر را داده باشند اما یکی یا هر دو نفر آنها مایل نباشند از هم جدا شوند در اینصورت قاضی چه تصمیمی باید بگیرد؟
فرمودند : اگر قاضی تشخیص دهد که ادامه زندگی آنها باعث ادامه مشکل می‌شود حکم به طلاق می‌دهد

طلاق

دهد و زن و شوهر هم باید آنرا بپذیرند!

وی در بیان دلیل این استدلال خود آورده است: در غیر این صورت ممکن است عدم درخواست طلاق از سوی مرد با خلع از طرف زن به خاطر فرار از مسولیت و یا ترس از محروم شدن از حقوق باشد. بنابراین وقتی همسایه ها درخواست طلاق دهند قاضی آنها را ملزم به طلاق میکند.

عوامل طلاق :

خواننده محترم!

اسباب و عوامل طلاق و حکمت آن، ضرورت به تحریر رساله جداگانه را دارد، جمبندی، تحلیل و ذکر همه عوامل کاری است دشوار، ولی با آنهم در اینجا میخواهم به برخی از عوامل که موجب طلاق میگردد، بطور مؤجز و فشرده اشاره نمایم.

عامل دینی :

پیروی از کتاب الله و سنت پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و سلم، از جمله مهمترین عاملی است که مانع طلاق و از هم پاشیدگی زندگی زناشویی در جامعه میگردد.

شناخت و تطبیق تعالیم دین مقدس اسلام زیر بنای موفقیت خانوادگی در اجتماع است، چراکه در دین اسلام خانواده حق اولویت بر سایر مسائل زندگی را دارا میباشد.

پیامبر صلی الله علیه و سلم در ارشادات گرانبهای خویش معیار و انتخاب همسر را متدین، اخلاق نیکو و شرافت خانوادگی معرفی داشته است.

پیامبر صلی الله علیه و سلم میفرماید :

« تنكح المرأة لأربع لجمالها ولحسبها ولدينها فاطفر بذات الدين تربت يداك » (متفق علیه) کسی که بازنی برای صورتش ازدواج کند، خداوند او را به حال خودش وامی گذارد و کسی که فقط به خاطر زیبایی و جمالش با او ازدواج کند، در وی امور ناخوشایند خواهد دید و کسی که برای دین و ایمانش با او ازدواج کند، خداوند همه امتیازات را برایش فراهم خواهد کرد.

همچنان پیامبر صلی الله علیه و سلم میفرماید : «من تزوج امرأة لعزها لم يزه الله الا ذلاً، و من تزوجها لمالها لم يزه الله الا فقراً، و من تزوجها لحسبها لم يزه الله الا دناءة، و من تزوج امرأة لم يرد بها الا ان يغض بصره، و يحصن فرجه، او يصل رحمه، برك الله له فيها، و برك لها فيه». رواه طبرانی.

کسیکه زنی را بخاطر فخر و روشی و اظهار بزرگی انتخاب کند، خداوند بر ذلت و خواریش میافزاید، و اگر انتخابش به علت ثروت و دارایی زن باشد، خداوند متعال فقر و درماندگی اش را بیشتر میکند و اگر به دلیل اصل و نسب خانوادگی باشد، خدای عزوجل او را خوارتر و حقیرتر خواهد کرد و اگر کسی زنی را انتخاب کند تا چشمش را از نگاه حرام و اعضایش را از عمل فحشا حفظ نماید یا صله رحم را به جای آورد، خداوند زندگی آن را پر از خیر و برکت خواهد نمود.

امراض روانی عقلی و عصبی :

-عامل دیگری را که علماء در عوامل طلاق موثر می‌شمارد، امراض روحی و روانی است که یک تعدادی از

طلاق

جفت ها ، بدان مبتلا ویا هم بعد از ازدواج با آن مبتلا میگردند ، علماء میگویند که امراض اخلاقی از جمله کبر و غرور ، جهالت ، بخل ، غضب ، تنبلی و غیره .. از جمله عواملی است که میتواند ساحه زندگی را بر زن و شوهر تنگ میسازد ، و فضای شرین زن و شوهری را متزلزل میسازد .

قابل تذکر است هریکی از طرف خواه مرد باشد ویا زن اگر قوانین زندگی زن و شوهری را مراعت نکند و عفت و ناموس خود را در اختیار دیگران قرار دهند ، به یقین کامل موجب قطع کانون گرم خانوادگی میگردد .

اعتیاد به مواد مخدره و الکحول :

همچنان عامل دیگری که : موجب طلاق میگردد آغشته شدن ، فامیل (زن و شوهر) به امراض فساد اخلاقی میباشد .

اعتیاد به مواد مخدره و بخصوص الکحول از جمله عوامل مهمی است که کانون خانوادگی بسیاری از فامیل ها را به تباهی مواجه ساخته است .

دوستان گمراه :

داشتن دوستان کمراه از جمله عامل است که در وقوع طلاق نقش عمده ای را بازی مینماید .

بنأ انتخاب دوست برای سعادت مندی انسان بی نهایت حساس ، عمده و اساسی بوده ، و هریک از زوج (خواه مرد باشد یا زن) باید در گرفتن ، تعیین کردن و انتخاب نمودن دوست باید ، با احتیاط و تعقل قدم بر دارد ، با تمام صراحت باید گفت ، دوستی با انسانها ی فرومایه و جاهل موجب بسیاری از مصیبت ها و بلا ها میگردد.

بنأ پیشهاد میگردد که : در این مورد نباید مسامحه و مساهله صورت گیرد ، تداوم دوستی با انسانهای گمراه ، مفسد در همه حالات مضر و خطرناک میباشد ، که اگر در مورد با دقت و هوشیاری قدم بر داشته نشود ، یقین داشته باشید که : اگر به آتش ایشان نسوزیم و خانواده ما آتش نگیرد ، حتماً دود آنان چشمان شما را متأثر و اشک آلود خواهد ساخت.

دخالت های بی جا و بی مورد خانواده:

بخصوص خسرو خوشو ، نو ، و سایرین در زندگی شخصی زن و شوهر و مخصوصاً مداخله و مشوره های بیجا در حل شکر رنجی ها زن و شوهر ا عامل عمده و اساسی است که زندگی زن و شوهر را برهم میزند.

تجر به نشان داده است که اگر هنگام بروز اختلافات میان زن و شوهر ، سایرین از مداخله و مشوره های بی مورد دست بر دارند ، وزن و شوهر را به حال خود بگذارند ، و با دفاع و جانبداری از این ویا آن ، نپردازند ، و به آتش اختلافات شان دامن نزنند ، شاید بسیار زود این آتش خاموش شود . و اختلاف و شگر رنجی شان به اسانی حل گردد .

ولی همین دخالت ها اقارب دو طرف است که اکثراً با تعصب و محبت های دلسوزانه و غیر حکیمانه همراه است ، کار را بین زن و شوهر مشکلتر می سازد.

طلاق

همچنان ازدواجهای اجباری از جمله عامل مهمی است که، در افزایش طلاق در بین خانواده نقش بزرگی را بازی مینماید.

تحمیل اراده پدر و مادر در انتخاب همسر برای فرزندان، از جمله عواملی است که در وقوع طلاق تأثیری دارد.

- یکی دیگر از عواملی که در وقوع طلاق رول عمده دارد، عامل، بیکاری، نداشتن تحصیل، یا تحصیلات عالی، شغل و منصب دولتی است.

- مشکلات مالی و اقتصادی و بخصوص مصارف گزاف و کمر شکن عروسی و هم چشمی در تجلیل مراسم عروسی و سایر مصارف موجب برهم زدن اقتصاد خانوادگی گردیده، و در زیاتر از اوقات در زندگی مابعدی همین عامل موجب طلاق میگردد.

در کشور عزیز ما افغانستان مردم میگویند، قرض بگیر و ازدواج کن، قرض خلاص میشود وزن میماند، مگر به تأسف باید گفت که: اوضاع و احوال امری چنین است که در زیاتر از موارد قرض می ماند وزن میرود. همچنان علماء بدین باورند که نا هماهنگی طبقاتی، اختلاف طبقاتی در بین زن و شوهر را میتوان یکی از عوامل اجتماعی طلاق دانست.

همچنان نداشتن طفل، بخصوص نداشتن بچه، یا مبتلا بودن هر یکی از جوانب (زن و مرد) به امراض ناخوشایند، عدم موجودیت سر پناه، عدم امکانات پرداخت گرایه خانه و در نهایت امر بیسوادی و تقلید کورانه از رسم رواج ها مروج در جامعه و هم چشمی ها و تعقیب پروگرام های تلویزیونی و فلم های مبتذل، تدویر میز های مدور تلویزیونی توسط افراد متعصب و غیر متدین، تحت نام آزادی و حقوق زن و غیره ... موجب افزایش طلاق در خانواده ها میگردد.

برخی از علما بر این باور اند که: شاید مهمترین عاملی که باعث افزایش میزان طلاق در شر ایط فعلی در کشور های اسلامی و از جمله در کشور عزیز ما افغانستان گردیده است، عدم اهمیت به فهم طلاق و ساده شمردن زندگی زناشوهری میباشد.

بدر نظر داشت اینکه طلاق در دین اسلام حکمت است نه حکم، و آنرا غیر مطلوب، و ناپسند میخواند، ولی با انهم دیده شده است، که متاسفانه امروز طلاق دیگر در بین مردم عار و ننگ و گناهی غیر قابل بخشش شمردن نمیشود. و طلاق را یک امر ساده و بی اهمیت می پندارند.

پایان

پاورقی ها :

(۱) کلمه (محیض) مصدر (حاضه المرأة تحیض) است، و معنی آن چنین میشود :

طلاق

« حیض جریان خون است که از شر مگه زن بدون ولادت و پارکی در حالیکه دارائی صحت است ، خارج میگردد » و چون این مصدر مختص زنان است لذا اسم فاعل آن را مذکر هم می آورند ، و میگویند زن حائض . «
سن آغاز حیض :

دلیلی برای زمانبندی شروع حیض (عادت ماهیانه) و پایان آن در پنجاه سالگی وجود ندارد ، و قول صحیح آنست که هر وقت زن آن خون معروف نزد زنان را ببیند آن خون ، خون حیض شمرده میشود :
« ویسأ لونك عن المحيض قل هو أذى » (سوره البقره : 222) و در باره حیض از تو می پرسند ، بگو حیض پلیدی است . (در این جا حکم آیه عمومیت داشته و خداوند حکم (حلال و حرامی را که از وجود حیض ناشی می شود) را به وجود حیض وابسته نموده ، و برای آن سنی را تعیین نفرموده است ، پس واجب است که به آنچه حکم بدان وابسته است که همان وجود (حیض) باشد رجوع شود ، پس هر وقت حیض وجود داشته باشد حکم ثابت می شود و هر گاه وجود نداشته باشد حکم ثابت نمی شود ، بنابر این هر وقت زن حیض را ببیند حائض (در حال عادت) است گرچه در سنی کمتر از نه سال و بیشتر از پنجاه سال باشد ، زیرا زمانبندی احتیاج به دلیل و حال آنکه دلیلی برای زمانبندی وجود ندارد .

اما اکثریت علما کرام و فقها سن آغاز حیض را نه سالگی معرفی داشته اند و بر این امر معتقد اند که حیض تا آخر عمر دوام می یابد . و دلیلی برای پایان آن نمی باشد و اگر زنی پیر هم خون ببیند حیض شمرده میشود .

امام ابو حنیفه (رحمه الله علیه) میفرماید : « نظر به قول مختار اگر دختر نه ساله خون ببیند در حکم حیض می باشد و باید در چنین حالتی روزه و نماز را ترك گوید و این امر تا سن یا س دوام می کند و قول مختار آنست که سن یا س پنجاو پنج سالگی میباشد و اگر زنی بعد از آن سن خونی ببیند حیض شمرده نمیشود . مگر در صورتیکه مقدار خون زیاد و به رنگ سیاه یا سرخ تیز باشد در آن صورت حیض شمرده میشود .»
صفات و مدت حیض :

خون حیض آن خون است که با سوزش برون میشود ، رنگش به سیاهی نزدیک بوده و دارای بوی بدی میباشد .

در شرع هیچ حدی برای حداقل و حد اکثر آن وجود ندارد و معمولاً در این مورد به عادت زنان مراجعه مینمایند . ولی فقها و شارعین دین مدت کم حیض را سه روز ، وسط آن پنج واحد اکثر آن ده شبانه روز معرفی داشته اند . البته آمدن خون در تمام این مدت شرط نبوده بلکه وجود خون در اول موعد کفایت می کند و اگر در میان طهارت واقع شده و باز خون ببیند هر یک بصورت علیحده حیض پنداشته میشود .

از ربیع بن صبیح (رض) روایت شده که از انس (رض) شنید که میگفت :

طلاق

« لا يكون الحيض اكثر من عشرة » (دار قطنی) « نیست حیض بیشتر از ده روز » واحناف بر این امر معتقد اند که : « هر گاه بر حائض حداظم مدت حیض که ده روز است بگذرد جماع قبل از بند شدن خون وقبل از غسل جایز است اما غسل قبل از جماع مستحب است . »
اگر خون بعد از حد اکثر عادت وقبل از حد اعظم مدت حیض قطع گردد قبل از غسل جماع جایز نیست و در صورت عدم موجودیت آب تیمم نموده و به آن نماز بگذارد. احتیاط جماع نکردن با حائض قبل از غسل است هر چند خون بعد از حد اعظم مدت حیض قطع گردیده باشد.
سبب حیض:

ام المؤمنین بی بی عائشة (رض) روایت نموده که پیامبر اسلام در مورد حیض فرمود : « إن هذا امر كتبه الله تعالى على بنات آدم » (متفق علیه) « حیض امریست که خداوند تعالی بر دختران آدم لازم کرده است .)
نفاس چیست:
نفاس خونی است که بعد از ولادت یا بعد از خروج اکثریت حصه طفل (ولو سقط هم باشد) از شر مگه زن خارج میشود.

حد اعظم مدت نفاس چهل روز ، حد اقل ندارد وثبوت آن به نشانه دیگری غیر از ولادت محتاج نیست . (امام شافعی (رح) حد اعظم مدت نفاس را شصت روز و حد اکثر آنرا چهل روز معرفی داشته است در حالیکه امام مالک حد اعظم نفاس را شصت روز معرفی نموده است .
از ام سلمه (رض) روایت است : « كانت النفساء تجلس على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم أربعين يوماً » « نفساء » (زنانی که وضع حمل می کنند) زمانی پیامبر صلی الله علیه وسلم چهل روز می نشستند (یعنی نماز و روزه را داد نمی کردند) (صحیح سنن ابن ماجه ، (۵۳۰) ، سنن ابو داود (عون المعبود) : ۳۰۷ / ۵۰۱ / ۱) ، (سنن الترمذی (۱۳۹ / ۹۲ / ۱) (سنن ابن ماجه ۶۴۸ / ۱ / ۲۱۳)
استحاضه :

استحاضه عبارت از جاری شدن خون از قسمت پایین رحم در غیر وقت حیض و نفاس پس هر خونی که بیشتر از مدت حیض یا نفاس و یا کمتر از حد اقل آن ، یا قبل از سن حیض که نه سالگی است ، بیاید استحاضه میباشد . قبل از سن حیض که نه سالگی است ، بیاید استحاضه میباشد .
استحاضه بر شش نوع میباشد :

کمتر از حداقل حیض ، بیشتر از حد اعظم حیض ، بیشتر از حد اعظم نفاس ، بیشتر از عادت و حد اکثر حیض و نفاس .

در حدیث از ام المؤمنین عائشة (رض) روایت است که پیامبر اسلام فرموده است :

طلاق

« المستحاضة لا يغشاها زوجها » (زنیکه در استحاضه است جماع نکند با او شوهرش) چون در استحاضه اذیت است پس جماع مانند حالت حیض حرام میباشد زیرا حق تعالی علت منع جماع با حائض را اذیت قرار داده و اذیت در استحاضه نیز موجود است پس حرمت آن ثابت است . ولی مذهب جمهور علما مستند به حدیث اکرمه (رض) که گفت است : « کانت أم حبیبه تستحاض وکان زوجها یغشاها » (ام حبیبه استحاضه میبود و شوهرش با او جماع میکرد.)

سیلان الرحم :

سیلان الرحم عبارت از حالت است که :

از فرج زن رطوبتی به رنگ سفید یا زرد بطور مرتب و پیهم خارج میشود . احکام سیلان الرحم مانند احکام استحاضه میباشد.

زن مبتلا به سیلان الرحم باید نماز بخواند ، روزه بگیرد و قرآن را تلاوت کند . البته برای هر نماز وضوی جداگانه گرفته هنگام استنجاء فرج خود را خوب پاک بشوید.

پایان

فهرست موضوعات

- 1- طلاق
- 2- حکمت عدم طلاق در ایام حیض و نفاس
- 3- اقسام طلاق
- 4- صیغه طلاق
- 5- طلاق صریح و یا طلاق آشکار
- 6- طلاق کنایی

- 7- طلاق به اعتبار وقوع
- 8- طلاق منجز
- 9- طلاق مضاف
- 10- طلاق معلق:
- 11- تقسیم طلاق به اعتبار تأثیر
- 12- 1- طلاق رجعی
- 13- حکم طلاق رجعی
- 14- 2- طلاق بائن
- 15- طلاق بائن صغری
- 16- طلاق بائن کبری
- 17- طلاق ثلاثه
- 18- قانونی مدنی افغانستان واحکام طلاق وتفریق
- 19- طلاق به اساس ضررویا طلاق قاضی (تفریق)
- 20- طلاق خواستن به سبب ندادن نفقه
- 21- طلاق خواستن به اساس ضرر (تفریق)
- 22- اول : عیوب تناسلی
- 23- دوم : عیوب غیر تناسلی
- 24- خواستن طلاق از خوف فتنه
- 25- طلاق خواستن به سبب محبوس بودن شوهر
- 26- قانونی مدنی افغانستان وطلاق به اساس ضرر
- 27- تفریق به اساس عیب
- 28- تفریق به سبب عدم انفاق
- 29- تفریق به سبب غیاب
- 30- ظهار یا حالت مشابه به طلاق
- 31- کفاره ظهار
- 32- صاحب در طلاق
- 33- شروط طلاق :
- 34- طلاق درحالت سکران (مستی)
- 35- طلاق در شوخی
- 36- طلاق به خطا

37- طلاق به سهو ، طلاق غافل ومدهوش

38- چرا مبعوضترین حلال ها نزد خدا طلاق است؟

39- طلاق در ادیان

40- طلاق در یهودیت

41- طلاق در مسیحیت

42- آیا زن میتواند شوهر خویش را طلاق دهد

43- خلع چیست

44- عده زنی که طلاق خلعی شده است

45- فرق بین طلاق وفسح

46- لعان بین زوجین

47- حکم عقیم بودن شوهر

48- طلاق همسایه

49- عوامل طلاق

منابع عمده :

صحيح مسلم ، صحيح بخارى و رياض الصالحين ، فقه السنة؛ سيد سابق ، ارکان ، شرايط واحكام نكاح تأليف :مولوى داکتر محمد سعيد « سعيد افغانى» متوفى هفت حوت سال 1363

معرفى ومشخصات نوشته :

نام رساله : **طلاق**

تتبع ونگارش :

الحاج امين الدين « سعيدى- سعيد افغانى »

مدیر مرکز مطالعات ستراتژیکی افغان و مسؤول مرکز فرهنگى دحق لاره - جرمنى

ادرس ارتباطي : برينبنا ليک : saidafghani@hotmail.com